

ریمون گسن

RAYMOND GASSIN

ترجمه:

دکتر علی حسین نجفی ابرند آبادی

بحران سیاستهای جنایی کشورهای غربی

* GASSIN (RAYMOND): "La crise des politiques criminelles Occidentales",
in Revue de l'Institut de sociologie, Université libre de Bruxelles, 1/2/1985,
pp. 47-87.

گفتنی است که: (۱) به برگردان تعداد اندکی از پانوشتهای مقاله حاضر، به لحاظ
عدم اهمیت آنها برای درک متن، به فارسی اقدام نشد؛ (۲) «سیاست جنایی» در
مقابل «Politique criminelle» انتخاب و گذاشته شد و با «سیاست کیفری»
یا «سیاست جزایی» (Politique pénale) تفاوتی دارد که در متن نوشتاری
که در پیش روی دارید منعکس است. (مترجم)

رئوس مطالب:

مقدمه

۱. مفهوم سیاست جنایی

۱-۱. سیاست جنایی از حقوق کیفری متمایز است.

۱-۲. سیاست جنایی به مجموعه قواعد حقوقی، یعنی حقوق کیفری و حقوق پیشگیری بزهکاری، محدود نمی شود.

۲. نقش و رسالت سیاست جنایی

۳. بحران سیاستهای جنایی غربی

۴. طرح نوشتار

مبحث نخست: جلوه های بحران سیاستهای جنایی غربی

گفتار نخست: استغراق نظامهای سیاست جنایی

الف. حقوق جزا: تورم

ب. نهادهای سرکوبگر: انسداد و وقفه

گفتار دوم: جدایی نظامهای سیاست جنایی از واقعیت جنایی

الف. جلوه های جدایی

۱. عدم کارآیی تدابیر جدید کنترل بزهکاری

۲. گسیختگی نظم کار نظامهای سیاست جنایی

ب. تبیین جدایی

۱. نظریه عدم انطباق حقوق کیفری

۲. نظریه فروپاشی ارزشهای اخلاقی

مبحث دوم: شرایط خروج از بحران سیاستهای جنایی غربی

گفتار نخست: شرایط محیطی

الف. محیط اجتماعی- اخلاقی

ب. محیط اجتماعی- سیاسی

گفتار دوم: شرایط داخلی

الف. تجدید الگوی نظام جرایم

۱. فقط آنچه اساسی است

۲. تمام آنچه اساسی است

ب. تعریفی مجدد از نظام کیفرها

پ. تجدید سازمان نهادهای میارزه علیه بزهکاری

۱. وحدت

۲. انسجام

نتیجه کلی

مقدمه

۱. مفهوم سیاست جنایی:

امروزه مفهوم سیاست جنایی، مفهومی نسبتاً شناخته شده است؛ بنابراین یادآوری تعریف آن در این نوشتار ضروری به نظر نمی‌رسد.^۱

۱. در خصوص تعریف سیاست جنایی رجوع کنید به: آندره دکوک (A. Decocq): حقوق کیفری عمومی، ۱۹۷۷، صص ۴۳-۴۴؛ مرل (Merle) و ویتو (Vitu): رساله حقوق جنایی، جلد اول، چاپ چهارم، ۱۹۸۱، پاراگراف شماره ۵۰؛ پراڈل (Pradel): حقوق کیفری، جلد اول، چاپ سوم، ۱۹۸۱، پاراگراف شماره ۳۹؛ استفانی (Stefani)، لواسور (Levasseur) و برناربولک (B. Bouloc): حقوق کیفری عمومی، چاپ دوازدهم، ۱۹۸۳، پاراگراف شماره ۲۲؛ استفانی، لواسور و ژامبو-مرلن (Jambu-Merlin): جرم‌شناسی و علم اداره زندانها، چاپ پنجم، ۱۹۸۲، پاراگراف شماره ۱۲؛ جیووانوویچ (Giovanovitch): «موضوع و مفهوم سیاست جنایی»، در دوندیو دو وایبرنامه (میلان)، پاریس، انتشارات کوژاس، ۱۹۶۰، ص ۱۵؛ کورنیل (Cornil): «یک سیاست جنایی واقع گرا»، در دوندیو دو وایبرنامه، ص ۲۹؛ راپاپورت (Rappaport): «مفهوم یک سیاست جنایی نوین»، در دوندیو دو وایبرنامه، ص ۳۷؛ لواسور: «سیاست جنایی»، در نشریه آرشیه‌های فلسفه حقوق، جلد شانزدهم، ۱۹۷۱، ص ۱۳۱؛ مارک آنسل (Ancel): «سهم تحقیقات در تعریف سیاست جنایی»، در نشریه بین‌المللی جرم‌شناسی و پلیس علمی، ۱۹۷۵، ص ۲۲۵؛ آنسل: «مطالعه سیستماتیک مسائل سیاست جنایی»، در نشریه آرشیه‌های سیاست جنایی، شماره ۱، ۱۹۷۵، ص ۱۵؛ برنات دوسلیس (Bernat de Celis): «سیاست جنایی در

اما برای درک بهتر نوشته حاضر، در مقدمه به بیان دو خصیصه مهم آن می پردازیم.

۱-۱. سیاست جنایی از حقوق کیفری متمایز است:

حقوق کیفری مسلماً یکی از ارکان اساسی سیاست جنایی است اما همه آن را تشکیل نمی دهد. سیاست جنایی علاوه بر حقوق کیفری، یعنی مجموعه قواعد (مقررات) حاکم بر واکنش اجتماعی علیه بزهکاری، شامل قواعد حقوقی دیگر، و به ویژه قوانین و مقررات اداری بسیار متنوعی که «حقوق نوحاسته» پیشگیری بزهکاری را تشکیل می دهد، نیز می شود.^۲

۱-۲. سیاست جنایی به مجموعه قواعد حقوقی، یعنی حقوق کیفری و حقوق پیشگیری بزهکاری، محدود نمی شود:

سیاست جنایی، علاوه بر قواعد حقوقی، شامل عملکرد^۳ نهادهای مختلفی که اجرای قواعد مزبور را به عهده دارند نیز می شود. این نهادها عبارتند از پلیس، دادسراها، دادگاهها، اداره زندانها، اداره آموزش و تربیت مراقبتی مجرمان، نهادهای پیشگیری بزهکاری و ادارات خدمات

→ جستجوی جایگاه خود»، در نشریه آرشیوهای سیاست جنایی، شماره ۲، ۱۹۷۷، ص ۳؛ زابو (Zabo): جرم شناسی و سیاست جنایی، انتشارات ورن (پاریس) و انتشارات دانشگاه مونترآل (کانادا)، ۱۹۷۸، صص ۱۰۸-۱۱۲؛ میسری دلماس مارتی، (M.Delmas-Marty): مدلهای و جنبشهای سیاست جنایی، انتشارات اِکونومیکا، پاریس، ۱۹۸۳.

۲. پاره ای از نویسندگان تدابیر مشهور به «بهداشت و پیشگیری اجتماعی» را نیز جزو قلمرو سیاست جنایی می دانند. در این خصوص مراجعه کنید به دِکوک: همان؛ پراڈل: همان؛ لوگرو (R.Legros): «سیاست جنایی و حقوق کیفری»، در نشریه حقوق کیفری و جرم شناسی، ۱۹۸۰، ص ۲۸۷؛ دوتریکور (J.Y.Dautricourt): «از قانون جزا تا قانون سیاست جنایی»، در نشریه آرشیوهای سیاست جنایی، شماره ۲، ۱۹۷۷، ص ۸۳.

3. Pratique

اجتماعی. این عملکردها نه تنها از نظر مادی بلکه از نظر حقوقی نیز از قانون متمایز است. در بعضی موارد، قانون به نهادی که مسئول اعمال آن است اختیارات کم یا بیش وسیعی، به منظور مصلحت سنجی، یعنی بررسی اوضاع و احوال مجرم و شرایط ارتکاب جرم، اعطا می‌کند. در این خصوص، به عنوان مثال می‌توان اعطای اختیار «فردی کردن مجازات» را به قاضی جزایی ذکر کرد.

در موارد دیگر، نهادهای مزبور به شیوه‌هایی متوسل می‌شوند که مخالف قانون است. «جنگه کردن»^۴ بعضی جرایم جنایی به هنگام رسیدگی، نمونه بارزی از این فرض است. و سرانجام، آخرین مورد مربوط به کارگزاران نظام عدالت جنایی می‌شود که به شیوه‌هایی توسل می‌جویند که گرچه مستقیماً مخالف قانون نیست اما در کنار آن قرار می‌گیرد. برای مثال، سرزنش جوانان بزه‌کار توسط مقامات پلیس که در ایالات متحده آمریکا و کانادا، به لحاظ وسعت اختیارات این سازمان، کاملاً قانونی است، در فرانسه کاری است در حاشیه قانون که به منظور پاسخگویی به ضرورت‌های عملی فوری در پاره‌ای موارد جاری است.

بنابراین، مجموعه‌ای از فعالیتهای نهادی (رسمی) وجود دارد که شناخت آنها از طریق جامعه‌شناسی کیفری برای ما میسر می‌شود، و همچون خود قانون جزو سیاست جنایی قرار می‌گیرد.

بالاخره شیوه عملکرد نهادها و قواعد حقوقی، نظام عدالت جنایی و نظام کیفری با هم ترکیب شده چیزی را که «نظام سیاست جنایی» می‌نامند تشکیل می‌دهد.

۲. نقش و رسالت سیاست جنایی:

وظیفه اساسی سیاست جنایی در یک کشور عبارت است از کنترل بزهکاری آن کشور یعنی مهار کردن در محدوده‌های قابل تحمل و در صورت

4. Correctionnalisation

امکان، تقلیل یک سلسله رفتارهای بسیار متنوع که شدیداً مانع پیشرفت و ترقی موزون یک جامعه می‌شوند، یا آن جامعه را محکوم به نوعی پس روی می‌کنند، یا حتی بقای آن را در معرض خطر قرار می‌دهند. این رفتارها شامل اعمال متنوعی چون رقابت نامشروع در بازرگانی (مانند تبانی و سوء استفاده از موقعیت و نفوذ)، کلاهبرداری، سرقت، قتل، جاسوسی، خیانت و نیز تروریسم در سطح بین‌المللی و غیره می‌شود.

ولی مسأله بسیار مشکلی که تاکنون لاینحل مانده، این است که کنترل مؤثر و واقعی بزهکاری در یک جامعه تا چه اندازه با سیاست جنایی آن جامعه تأمین می‌شود. در این زمینه، تنها دو اطمینان وجود دارد. نخست، فقدان سیاست جنایی موجب هرج و مرج و غلبه خشونت می‌گردد. فقدان مطلق سیاست جنایی طبیعتاً یک فرض علمی است، اما موارد فقدان موقت سیاست مزبور در بعضی کشورها پیش آمده است. مثلاً اعتصاب مأموران پلیس در بعضی شهرهای امریکای شمالی در چند سال پیش، باعث شد که پس از بیست و چهار ساعت این شهرها به قتلگاههای واقعی تبدیل شوند و نیز اعتصاب پلیس مونترآل به مدت بیست و چهار ساعت در ۱۹۷۰، موجبات ارتکاب هفت فقره حمله مسلحانه علیه بانکها، حدود هزار فقره دزدی با شکستن حرز و هفده فقره سرقت توأم با خشونت و همین‌طور مشاجراتی را که نتیجه آن دو فقره قتل و حدود پنجاه فقره جرح بود، فراهم ساخت. بنابراین، یک کشور نمی‌تواند از حقوق کیفری و نهادهایی که (پلیس، دادگاهها... و غیره) مسؤول اجرای آن هستند درگذرد. دوم، سیاست جنایی تنها عامل کنترل بزهکاری در یک جامعه نیست. در کنار و درواری آن نظامهای کنترل مختلف فراکیفری وجود دارند که نقشی متغیر و متفاوت ولی حتمی در پیشگیری بزهکاری و تکرار جرم ایفا می‌کنند مانند خانواده، کلیسا، مدرسه، محیط کار و نهادهای اجتماعی مختلف دیگری که طبیعتاً برحسب نوع تشکیلات اجتماعی متفاوتند. بنابراین، اشتباه است فکر کنیم که اگر بدون سیاست جنایی هیچ کار نمی‌توان کرد، با وجود آن همه چیز میسر است. فرضاً، جامعه‌ای که نظام کنترل اجتماعی آن تنها مبتنی بر

وحشت و ترور پلیسی-قضایی است ممکن نیست «جامعه‌ای عاری از جرم» باشد. برعکس، می‌توان گفت که هرچه نظام‌های فراکیفری مؤثر برای کنترل بزهکاری بیشتر باشد، به همان اندازه نیاز به سیاست جنایی شدید کمتر می‌شود: به همین دلیل است که بزهکاری در جوامع نخستین بسیار کم رواج داشته و بی‌تردید در جوامع سنتی بسیار کمتر از جوامع معاصر بوده است.

بدین ترتیب بین رقم صفر، یعنی «فقدان سیاست جنایی»، و رقم بی‌نهایت، یعنی «همه‌گیری سیاست جنایی»، فقط می‌توان فرضیهایی راجع به درجه کارایی و تأثیر سیاست جنایی در مورد کنترل بزهکاری بیان کرد. آنچه می‌توان گفت این است که به احتمال زیاد - اما نه قطعی - درجه کارایی مزبور عمدتاً به دو گروه متغیر بستگی دارد:

۱. خصوصیات نظام اجتماعی و نظام ارزشهای جاری در جامعه مورد نظر.

۲. کیفیت نهادهایی که سیاست جنایی این جامعه را مشخص می‌کند، از قانون جزای آن گرفته تا زندانها. به دیگر سخن، ارزش نظام سیاست جنایی جامعه مورد نظر.

بدین ترتیب می‌توان پیچیدگی روابط میان سیاست جنایی و بزهکاری را سنجید و پی برد که، برخلاف آنچه غالباً می‌پندارند، تا چه حد باید از اختلاط بررسی بحرانهای سیاست جنایی و بررسی افزایش بزهکاری اجتناب کرد. بحرانهای سیاست جنایی، هم معلول و هم علت رشد بزهکاری هستند، ولی باید دانست که افزایش بزهکاری با عوامل دیگری که غالباً بسیار مهم‌ترند نیز تبیین می‌گردد، بطوریکه با مطالعه بحرانهای سیاست جنایی، موضوعی که اهمیت بیشتری پیدا می‌کند این است که بحران خود بیشتر معلول افزایش بزهکاری است تا علت آن.

۳. بحران سیاستهای جنایی غربی:

موضوع نوشتار حاضر دقیقاً مطالعه بحران فعلی سیاستهای جنایی غربی است. عنوان نوشتار خود سه پرسش را برمی انگیزد: چرا فقط سیاستهای جنایی غربی؟ آیا سیاستهای جنایی غربی واقعاً در بحران بسر می برند؟ در صورت مثبت بودن پاسخ، مراد چه بحرانی است؟

۳-۱. پاسخ به سؤال نخست آسان است. مطالعه حاضر به کشورهای غربی محدود می شود، نه به این لحاظ که سایر کشورها با مشکلات جدی روبرو نیستند بلکه به این دلیل که مشکلات مزبور عموماً ماهیت متفاوتی دارند. در واقع، چنین تفاوتهایی میان دموکراسی های غربی از یک سو و نظامهای سوسیالیستی^۵ و کشورهای در حال توسعه از سوی دیگر وجود دارد، ولی مسائل مطروحه و راه حل احتمالی آنها در قلمرو تحلیلهایی از نوع دیگر قرار می گیرند.^۶ بعلاوه، با محدود کردن موضوع حتی به کشورهای غربی، دامنه مطالعه همچنان گسترده است، زیرا نه فقط اروپای غربی بلکه امریکای شمالی، ژاپن و اسرائیل را نیز در برمی گیرد.^۷

۵. گفتنی است که با به قدرت رسیدن میخائیل گورباچف در مارس ۱۹۸۵ و فروپاشی نظامهای دموکراسی مردمی (سوسیالیست) در اتحاد جماهیر شوروی سابق و کشورهای اروپای شرقی (بلوک شرق) و انتخاب رژیم دموکراسی لیبرال و اقتصاد آزاد به عنوان نظام سیاسی-اقتصادی توسط این کشورها، تفاوتهای پیشین میان غرب و شرق تعدیل یافت. (مترجم)

۶. در میان این مسائل به ویژه مسأله «بزهکاری دولت» قرار دارد که در آن دولت خود همچون یک سازمان وسیع مجرمانه عمل می کند، مانند آلمان نازی، روسیه استالینی و نزدیکتر به ما از نظر تاریخی، رژیم خمرسرخ در کامبوج که ظرف چند سال، بنابر تخمینهای مختلف، بین یک و نیم الی سه میلیون نفر از یک جمعیت هفت و نیم میلیون نفری را عամدأ به هلاکت رسانید [در این خصوص می توان به مورد دولت اسرائیل نیز اشاره کرد (مترجم)].

۷. تصریح می شود که به نظر نویسنده، وجود سیستم سیاسی «دموکراسی لیبرال» و نیز سیستم اقتصادی منطبق با آن، یعنی «اقتصاد آزاد»، در این کشورها وجوه مشترک بین آنها محسوب

۳-۲. و اما آیا سیاستهای جنایی کشورهای غربی واقعاً در بحران

هستند؟

طرح این پرسش به دو دلیل مهم است. ابتدا باید گفت که امروزه واژه «بحران» کلمه‌ای است که در همه جا از آن استفاده می‌شود و درباره کلیه نهادهای اجتماعی، به محض اینکه نهادی با مشکلات کاری و عملی روبرو می‌شود - حتی اگر مشکلات مزبور سبک یا صرفاً گذرا باشند - نیز به کار می‌رود: در واقع، از اعتبار و ارزش واقعی واژه «بحران» کاسته شده است. افزون بر این، در مورد خاص سیاست جنایی، یک سنت قدیمی مبنی بر سوءاستفاده از اصطلاح (یا اصطلاحات مشابه) وجود دارد، زیرا از نیمه سده نوزدهم مرتباً از بحران عدالت کیفری سخن به میان می‌آید. در پایان سده گذشته، هانری ژولی^۸، استاد حقوق کیفری در پاریس، منشوری در ۲۵ فوریه ۱۸۹۶ به چاپ رساند با عنوان «سقوط مجازات»^۹. پس از آن لوبا^{۱۰}، دادستان، به نوبه خود مقاله‌ای در ۱۹۱۱ به رشته تحریر درآورد که عنوان آن «بحران مجازات» بود و بالاخره لئون رادزینوویچ^{۱۱}، که در آن زمان استاد جوانی بیش نبود، سخنرانی در ۱۹۲۸ با عنوان «بحران و آینده حقوق کیفری» ایراد کرد. با این حال، به نظر نمی‌رسد که سرکوبی (مجازات) پیش از جنگ ۱۹۱۴ و حتی تا جنگ دوم جهانی، وضعی به این اندازه نامطلوب داشته است.

خوشبختانه امروزه علوم انسانی به کمک ما می‌آیند، زیرا باتوجهی که متخصصان از چند سال پیش به مفهوم بحران داشته‌اند، یک «علم واقعی

→ می‌شوند. و دقیقاً با لحاظ این دو معیار، آقای گتن ژاپن و اسرائیل را نیز در حکم کشورهای غربی قلمداد می‌کند. (مترجم)

8. Henri Joly

9. Le Krach de la répression

۱۰. Loubat، نشریه سیاسی و پارلمانی، ۱۹۱۱، ص ۴۳۴.

۱۱. Léon Radzinovicz: «بحرانهای تکراری عدالت کیفری» در آنسل نامه (میلان ژانل)، جلد

دوم، ۱۹۷۵، ص ۳۲۹.

بحرانها» که «بحران‌شناسی»^{۱۲} نام گرفته مطرح شده است. حال اگر به نظر ادگار مُورن^{۱۳}، جامعه‌شناس فرانسوی، — که بی تردید بیش از همه به درک مفهوم بحران کمک کرده است — مراجعه کنیم یک بحران عمدتاً با چهار خصیصه مشخص می‌گردد:

۱. یک یا چند اختلال که موجب می‌شود نظام (سیستم) دیگر قادر به ارائه راه حل برای مسائلی که تا پیش از این به حل آنها قادر بوده است، نباشد؛

۲. افزایش بی نظمیها و نوسانها که نظام دیگر موفق به مهار آنها نیست؛

۳. سخت شدن نظام که دیگر موفق به انطباق خود با تحرکات پیرامون خود نمی‌گردد؛

۴. و بالاخره آغاز فعالیتهای پژوهشی به منظور یافتن راه‌حلهایی برای خروج از بحران.

حال، دقیقاً اگر نظامهای سیاست جنایی کشورهای مختلف غربی را در عناصر متنوع آنها مورد بررسی قرار دهیم، تقریباً همواره در آنها این چهار پدیده شاخص و در وهله نخست پدیده اولیه آغازگر بحران، یعنی اختلال^{۱۴} و بی‌نظمی، را می‌یابیم.

واضح است که امروزه سیاستهای جنایی کشورهای غربی از ایفای نقش اساسی که برای آن ایجاد شده‌اند ناتوان هستند و دیگر کنترل رضایتبخش بزهکاری را تأمین نمی‌کنند. اگر ژاپن و تا حدودی سوئیس را کنار بگذاریم، بزهکاری در کشورهای غربی از ۲۵ تا ۳۰ سال پیش، تقریباً در مورد همه جرایم، مرتباً افزایش یافته است. مهمترین و علمی‌ترین مطالعه‌ای که تاکنون پیرامون این موضوع انجام شده تحقیق جرم‌شناس

12. Crisologie

۱۳. Edgard Morin : «بحران‌شناسی»، در نشریه ارتباطات، ۱۹۷۶، ص ۱۴۹؛ مُورن و آندره

بجین (A.BEJIN): «مقدمه‌ای بر مفهوم بحران»، در نشریه ارتباطات، ۱۹۷۶، ص ۱.

14. La Perturbation

امریکایی تد گِر دربارۀ بررسی گرایشهای تحول بزهکاری در هیجده دموکراسی غربی بین سالهای ۱۹۴۵ و ۱۹۷۴^{۱۵} است. تد گِر در پایان تحقیق خود چنین نتیجه گیری می کند:

«گرایشهای تحول بزهکاری که از آمارهای رسمی اکثر کشورهای غربی به دست می آید، و رای نقایص احتمالی این گونه آمارها، بیان کننده تغییرات واقعی رفتار اجتماعی، و نه تخیلات ساده آماری، در طول بیست و پنج سال گذشته چه در مورد جرایم سنتی (قتل عمد، ضرب و جرح عمدی، سرقت مسلحانه یا توأم با خشونت، سرقت منازل و سرقت ساده) و چه در خصوص جرایم بازرگانی (کلاهبرداری، خیانت در امانت، جعل و...) می باشد. افزایش جرایم با درصدهای کمی صورت نگرفته است: اکثر شاخصهای جرایم سنتی دو برابر شده، بسیاری از آنها بین ۵۰۰ درصد الی ۸۰۰ درصد و حتی بعضی بیش از ۱۰۰۰ درصد افزایش پیدا کرده اند. بدین ترتیب، افزایش جرایم سنتی به اندازه کافی محرز است و بنابراین بجاست نظر آن دسته از متخصصانی را رد کنیم که با بزرگ جلوه دادن اشتباههای کوچک یا نادرست خواندن اطلاعات رسمی دربارۀ جرم و نظارت بر آن، معتقدند هیچ واقعیت اجتماعی حاکی از افزایش ضریب بزهکاری نیست. برعکس، بزهکاری معاصر یک مسأله واقعی اجتماعی با ابعاد قابل توجه و فزاینده محسوب می شود که بهتر است به جای انکار، درصدد تبیین آن برآیم.»

از ۱۹۷۴، یعنی تاریخ تحقیق تد گِر، پدیده رشد بزهکاری، همان گونه که بررسی آماری کشورهای مختلف غربی — به استثنای ژاپن و سویس — نشان می دهد، بی وقفه ادامه دارد.^{۱۶}

۱۵. تد گِر (Ted R. Gurr): «گرایشهای بزهکاری از سال ۱۹۴۵ در دموکراسی های جدید» در

سالنامه بین المللی جرم شناسی، جلد شانزدهم، ۱۹۷۷، صص ۴۱ و بعد (به انگلیسی است).

۱۶. برای مثال نگاه کنید به سوزینی (Susini): «گرایشهای بزهکاری و استراتژی پیشگیری

بزهکاری در اروپای باختری»، در نشریه بین المللی سیاست جنایی، شماره ۳۵، سال ۱۹۷۹،

صص ۷۷؛ والر (I. Waller): «بزهکاری در کانادا و ایالات متحده آمریکا: گرایشها و

فرانسه از این قاعده کلی مستثنی نیست. اگر آمارهای پلیس قضایی را که حاوی نزدیکترین ارقام به واقعیت مجرمانه، یعنی بزهکاری واقعی، است مورد بررسی قرار دهیم، ملاحظه می‌کنیم که پس از کاهش محسوس بزهکاری از پایان جنگ دوم جهانی (۱۹۴۵) تا ۱۹۵۵، تعداد جنایات و جنحه‌های مکشوفه از ۱۹۵۶ بی وقفه روبه افزایش بوده است، بطوریکه در مقابل ۶۰۴,۸۲۶ پرونده بررسی شده در ۱۹۵۵ شاهد ارتکاب ۳,۴۱۶,۶۸۲ جنایت و جنحه در ۱۹۸۲ — یعنی یک افزایش کلی برابر با ۴۶۵ درصد در طول ۲۷ سال — هستیم. بدیهی است که کلیه جرایم در نسبتهای مشابه افزایش نداشته و حتی بعضی از آنها با کاهش روبرو بوده‌اند، اما گرایش عمومی بزهکاری در جهت افزایش است و این سیر صعودی به گونه‌ای است که تصور می‌شود در مقابل پدیده‌ای قرار گرفته ایم که عملاً غیرقابل کنترل است.

۳.۳. در این حال، پرسش جدیدی که پاسخ آن بسیار دشوارتر است مطرح می‌گردد: حال که بحران وجود دارد، این بحران از چه نوع و با چه ماهیتی است؟ برای درک بهتر سؤال، باید دانست که بحران‌شناسی^{۱۷}، بحران را به انواع مختلف تقسیم کرده است. از یک دیدگاه، یعنی دیدگاه مبتنی بر پویایی جوامع، بحرانهای ناشی از رشد یا توسعه که در جوامع نوپا و در حال پیشرفت به چشم می‌خورد باید از بحرانهای ناشی از تحول^{۱۸} که، برعکس، جوامع کهن یا جوامع رشدیافته^{۱۸} را متأثر می‌کند تفکیک شود. اما در میان خود بحرانهای ناشی از تحول، باید بحرانهای ناشی از پیشرفت و ترقی و بحرانهای ناشی از زوال و افول را از هم تمیز داد. معیار اساسی این تفکیک، به نظر ما، باید در خصیصه پدیده مؤهل^{۱۹} که به وجود آورنده بحران

→ مطالعات تطبیقی، ۱۹۷۸-۱۹۶۴»، در نشریه جرم‌شناسی، کانادا، جلد ۱۴، شماره ۱، سال ۱۹۸۱، ص ۵۱.

17. La crisologie

۱۸. این مورد شامل جوامع غربی است.

19. Le phénomène perturbateur

است جستجو شود: زمانی با بحران ترقی روبرو هستیم که بحران در جهت استحکام انسجام یا کارآیی همه جانبه نظام بحران زده متمایل باشد. و بحران افول زمانی است که پدیده یک پدیده انفجار، ازهم گسیختگی، تلاشی یا فروپاشی باشد. حال، نخستین پرسش اساسی که مطرح می شود این است که: آیا بحران سیاستهای جنایی غربی یک بحران ناشی از ترقی، یا برعکس، یک بحران ناشی از افول است؟

از دیدگاه دوم، یعنی دیدگاهی که عمده‌تاً بر ساختار جوامع مبتنی است، علم بحران شناسی بحرانهایی را که اتفاقاتی در تاریخ یک جامعه بیش نیستند از بحرانهایی که برعکس نحوه وجود و بودن^{۲۰} جوامع در حال تحول محسوب می شوند^{۲۱}، تفکیک می کند.

به همین جهت، به پرسش بالا پرسش مهم دیگری اضافه می شود: بحران سیاستهای جنایی غربی را که در کشورهای انگلوساکسون از آغاز سالهای ۱۹۵۰ و در کشورهای اروپا قاره ای از پایان سالهای ۱۹۵۰ و شروع سالهای ۱۹۶۰ آغاز شده و از آن زمان تاکنون بی وقفه گسترش یافته است چگونه توصیف کنیم؟ آیا این یک واقعه و تصادف پیش پا افتاده در تاریخ جوامع غربی است؟ یا بیشتر نحوه واقعی وجود و بودن این جوامع است، یعنی نوعی وضعیت بحرانی مزمن که گهگاه آرامشی کاملاً گذرا آن را قطع می کند؟

پرسشهای بالا جالب ترین سؤالاتی هستند که بحران کنونی موجب طرح آنها شده است و نتیجتاً باید کوشید که خصایص این بحران را تبیین کرد.

۴. طرح نوشتار:

نخستین اقدامی که برای تجزیه و تحلیل این بحران باید معمول

20. Modes d'être

۲۱. مراد حالت و وضعیت بحرانی مزمن در چنین جوامع است. (مترجم)

گردد، احصای مهمترین جلوه‌های آن و سپس کوشش در تبیین جلوه‌های مزبور است. این اقدام اجازه خواهد داد تا محدوده‌های اصلی و مشخصات بحران روشن گردد.

لیکن اگر بخواهیم تصویر کاملی از ویژگی‌های آن به دست آوریم، تنها اقدام بالا کافی نخواهد بود بلکه علاوه بر آن باید سؤالاتی درخصوص شرایط لازم به منظور خروج از بحران طرح و به آنها پاسخ داده شود، به ویژه که هربار از بحران سخن به میان می‌آید آنچه بیشتر از همه توجه مردم را جلب می‌کند این موضوع است که از ابزارها و طرقی که امکان خروج از آن را فراهم می‌سازد آگاهی یابند. تنها مطالعه شرایط خروج از بحران است که اجازه می‌دهد تصویر بحران کامل گردد.

با توجه به همین موضوع است که در نوشتار حاضر، بخش نخست به بررسی جلوه‌های بحران سیاستهای جنایی غربی و بخش دوم به مطالعه شرایط خروج از بحران سیاستهای جنایی غربی اختصاص داده خواهد شد.



جلوه‌های بحران سیاستهای جنایی غربی

بسیاری از نویسندگان و متخصصان درخصوص بحران سیاست جنایی سخن می‌رانند، اما کم هستند کسانی که از طرح ساده این موضوع درگذرند و سعی خود را صرف تحلیل دقیق ماهیت و ترکیب این بحران کنند. در میان گروه اخیر نیز، بیشتر آنان تحقیقات خود را فقط پیرامون یک جنبه سیاست جنایی محدود می‌سازند. بعضیها به بررسی بحران حقوق کیفری اکتفا می‌کنند^{۲۲} و عده‌ای دیگر بحران عدالت کیفری را مورد تجزیه و

۲۲. به عنوان مثال، ژاک لئوته (J. Léauté): «حقوق کیفری و دموکراسی»، آنسل نامه، ۱۹۷۵،

ج ۲، صص ۱۵۱ و بعد.

تحلیل قرار می دهند.^{۲۳} نویسندگان مزبور، با این کار، اگر تصویری غلط از موضوع ارائه ندهند، حداکثر می توانند تصویری جزئی از بحران سیاستهای جنایی غربی ترسیم کنند، زیرا هر دیدگاه جزئی از یک مسأله، مآلاً و دیر یا زود، به ارائه تصویری تحریف شده منجر می گردد.

در عین حال، شماری اندک از نویسندگان کوشش در طرح کل مسأله در همه جوانب آن کرده اند^{۲۴}، اما در نوشته ها و مطالعاتشان دو جهت مخالف دیده می شود: یا آنقدر موضوع را توسعه می دهند که تبیین بحران سیاست جنایی و تبیین رشد بزهکاری را که موضوع بسیار وسیع تری است با هم مخلوط می کنند، یا برعکس، جلوه های بحران را فقط در حد یک جنبه از آن تقلیل می دهند. بدین ترتیب است که پروفیسور یشک، بحران را در شکست کیفرزندان و ژرژ پیکا آن را عمدتاً در انسداد و توقف تدریجی نظام عدالت کیفری تحت تأثیر افزایش پرونده ها، که این خود ناشی از افزایش بزهکاری است، می بینند. ژرژ پیکا، به افزایش تعداد پرونده ها، عامل عدم انطباق نهادهای کیفری نسبت به تحوّل بسیار سریع جامعه امروزی را نیز می افزاید.

با این حال، بحران سیاستهای جنایی غربی در قالب ویژگیهای بسیار متعدد دیگری که وسیعاً از محدوده دو پدیده فوق درمی گذرند نیز متجلی می گردد. اگر بخواهیم این ویژگیهای مختلف را حول چند محور اساسی خلاصه کنیم می توانیم بگوییم که بحران کنونی از یک سو در قالب

۲۳. به عنوان مثال، دنی زاو: «بزهکاری شهری و بحران دادگستری»، مونترآل، انتشارات دانشگاه مونترآل، ۱۹۷۳؛ رادزینوویچ: «بحرانهای تکراری عدالت (دادگستری) کیفری»، آنسل نامه، ۱۹۷۵، ج ۲ صص ۲۲۹ و بعد؛ ادیت فالک (E. Fálque): قضاوت و ضمانت اجرا یا تحلیل یک بحران، پاریس، ۱۹۸۰.

۲۴. یشک (H.H. Jescheck): «بحران سیاست جنایی»، نشریه آرشوهای سیاست جنایی، شماره ۴، سال ۱۹۸۰، صص ۱۵ و بعد؛ ژرژ پیکا (Picca): جرم شناسی، پاریس، ۱۹۸۳ [کتاب اخیر توسط مترجم همین مقاله به فارسی ترجمه و در انتشارات دانشگاه شهید بهشتی چاپ شده است، ۱۳۷۰].

استغراق تدریجی^{۲۵} نظامهای سیاست جنایی تا مرز انسداد و وقفه این نظامها جلومی رود (گفتار نخست)، و از سوی دیگر در قالب جدایی تدریجی^{۲۶} این سیاستها از واقعیت جنایی تا آنجا که آنها را کاملاً بی تأثیر کرده است تجلی می‌کند (گفتار دوم). از آنجا که این دو جلوه کلی بحران در حقیقت کاملاً به هم وابسته و مربوط نیستند، بنابراین مطالعه جداگانه آنها به شرحی که می‌آید قابل توجیه است.

گفتار نخست

استغراق نظامهای سیاست جنایی

استغراق نظامهای سیاست جنایی، بی تردید، از شناخته شده ترین جنبه های بحران این نظامهاست که در عین حال بیشتر از سایر جوانب نیز مورد تجزیه و تحلیل واقع شده است، زیرا جنبه مزبور است که عموماً توجه را به خود معطوف می دارد. به همین لحاظ، تنها به بررسی مختصر داده های آن، با این توضیح که هم حقوق جزا و هم نهادهای کیفری از آن متأثرند، اکتفا می کنیم.

الف. حقوق جزا: تورم

در مورد حقوق جزا باید گفت که استغراق نظامهای سیاست جنایی ناشی از تورم بی اندازه تعداد جرایم در قوانین و مقررات جزایی است.

۱. این پدیده تازگی ندارد، زیرا برخی از نویسندگان، مانند بوزاوپیناتل^{۲۷}، قبل از جنگ دوم جهانی به مسأله تورم قوانین جزایی اشاره

25. La submersion progressive

26. La déconnexion

۲۷. بوزا (Bouzat)، پیناتل (Pinatel): رساله حقوق کیفری و جرم شناسی، جلد ۱، حقوق کیفری عمومی، چاپ دوم، ۱۹۷۰، پاراگراف شماره ۲.

کرده‌اند.

اما پدیده مزبور امروزه وسعت سرگیجه‌آوری یافته است. روزی هفته‌ای نیست که روزنامه رسمی ایجاد جرایم جدید یا توسعه جرمهای موجود را، بدون اینکه جرایم قدیمی موجود در قوانین حذف شوند، اعلام نکند.^{۲۸}

این تورم عمدتاً شامل آنچه که امروزه «حقوق جزای فنی» نام گرفته، یعنی جرایمی که مربوط به قلمرو تخصصی‌ای مانند مالیات عمومی، شهرسازی، محیط زیست و غیره^{۲۹} است، می‌گردد. برای روشن شدن موضوع با رقم و عدد، باید به مطالعات پانزده سال پیش کمیسیون اصلاحات حقوق کانادا اشاره کرد که به موجب آن در هر استان کانادا، یک شهروند کانادایی می‌تواند مرتکب بیش از ۳۷,۹۶۷ عمل مختلف بشود که در قانون عنوان جرایم غیرعمدی دارند. تا آنجا که ما اطلاع داریم مانند چنین پژوهشی در فرانسه هنوز صورت نگرفته است، اما مطمئن هستیم که اگر این پژوهش انجام شود ما به نتیجه‌ای لا اقل مشابه بابتیجه مطالعات کمیسیون فوق دست خواهیم یافت.

۲. پدیده تورم کیفری لا اقل به سه دلیل مضر است:

۲-۱. نخست پدیده مزبور موجب می‌شود که معنا و مفهوم ارزشهای اساسی برای شهروندان از میان برود، بطوریکه آنان کلیه قواعد تشکیلاتی و کاری جامعه را از نظر اهمیت در یک ردیف قرار دهند. درست است که رسالت و نقش اولیه حقوق جزا جلب نظر و توجه شهروندان است به ارزشهای

۲۸. در این مورد، به عنوان نمونه، رجوع کنید به دلماس-مارتی (میری): تورم کیفری، گزارش به ششمین کنگره فرانسوی حقوق جزا، مون‌پلیه، ۷-۹ نوامبر ۱۹۸۳؛ کاربونیه (J. Carbonnier): «تورم قوانین»، نشریه آکادمی علوم اخلاقی و سیاسی، ۱۹۸۲، شماره ۴، صص ۶۸۷ و بعد.

۲۹. رجوع کنید به کاترین دهلانکور (C. d' Haillencourt): حقوق جزای فنی و حقوق جزا، پایان نامه دکتری، دانشگاه پاریس ۲، ۱۹۸۳.

اساسی جامعه از طریق تهدید به مجازات کسانی که می خواهند احتمالاً آنها را نقض کنند، اما وقتی «همه چیز حقوق جزا می گردد» (یعنی زمانی که همه چیز مشمول حقوق جزا می شود) در آن صورت، شهروند دچار سردرگمی می گردد، و وقتی همه چیز اساسی و مهم جلوه داده شد، در واقع شهروند همه چیز را به عنوان فرع و بنابراین پیش پا افتاده تلقی می کند. به همین جهت و در همین معناست که از «کاهش ارزش مجازات»^{۳۰} سخن به میان آمده است.

۲.۲. دوم، تورم کیفری موجب ایجاد یک «حقوق جزای استثنایی» و مستمراً در حال رشد می شود و با لطمه زدن به آزادیهای اساسی، همزمان ترسی غیرعادی و تحقیر و بی اعتنائی اسفباری در شهروندان برمی انگیزد. در واقع، معمول است که اجرای حقوق کیفری فنی به پلیس قضایی تخصصی^{۳۱} با اختیارات بی حد و حصر حقوق عادی محوّل شود؛ یا از سوی دیگر، تعقیب این جرایم عمدتاً در اختیار ادارات (قوه مجریه)^{۳۲} گذاشته شود، و حتی اختیارات قضات در مرحله تعیین مجازات محدود گردد.^{۳۳} پاره ای مواد و مقررات قوانین مالیاتی اخیراً این شیوه کارکرد سیاست جنایی را نشان دادند.^{۳۴} بی شک، این روشها بیم و هراس خاصی نزد افراد ایجاد

30. Dévaluation de la peine

۳۱. مثلاً اختیارات استثنایی پلیس قضایی در زمینه های اقتصادی، مالیاتی، گمرکی و غیره و کلیه مسائلی که اجرای اختیارات مزبور در رویه قضایی ایجاد می کنند.

۳۲. مثلاً مالیاتهای غیرمستقیم از این قبیل موارد است. معذک، از حدود بیست سال پیش به این سو، گرایش تدریجی ای در جهت بازگشت و رجوع به حقوق عادی یعنی تعمیم صلاحیت آن به مواردی که سابقاً در قلمرو «حقوقهای» اختصاصی بوده اند، ملاحظه می شود (مانند زمینه های اقتصادی و شهرسازی).

۳۳. زمینه های مالیاتی و گمرکی از این قبیل است.

۳۴. ماده ۸۳ قانون مالیاتها برای سال ۱۹۸۴ به مأموران اداره مالیاتها اجازه می داد که، به منظور کشف و تحقیق پیرامون جرایم در زمینه مالیاتهای مستقیم و مالیاتهای (تا کس) بر رقم فروش، بتوانند فقط با مجوز صادره توسط رئیس دادگاه بدایت (گراند انستانس) و بدون هیچ تشریفات دیگری منازل افراد را مورد بازدید و تفتیش قرار دهند. این موضوع آنچنان مغایر

می‌کنند، ولی به موازات آن بی‌اعتنایی و تحقیری که نسبت به مفهوم عدالت و دادگستری در افکار عمومی به وجود می‌آورند نیز وسیع و عمیق است.

۲.۳. و سرانجام، این تورّم کیفری، شهروندان را غالباً بازیچه دست ادارات و قربانی سوءاستفاده آنها، تازه اگر سیاست‌زده نباشند، قرار می‌دهد. در واقع، عموم شهروندان عادی و حتی کسانی که می‌توان آنان را «حقوقدانان عادی» نامید نسبت به حقوق جزای فتنی در حال توسعه شناخت و آگاهی ندارند. حال آنکه، برعکس، ادارات تخصصی نسبت به آن اشراف دارند، زیرا بخشهای مختلف همین ادارات هستند که این حقوق را ایجاد و سپس نحوه اجرا و تفسیر آن را در قالب بخشنامه‌هایی به قسمتهای دیگر این ادارات ابلاغ می‌کنند. بدین ترتیب، ادارات از تسلط واقعی بر شهروندان عادی برخوردارند که گاه با زیاده‌روی، خودرأیی و حتی اتخاذی توأم است. ۳۵ در هر حال، حتی زمانی که سوءاستفاده وجود ندارد، تورّم کیفری به افزایش تعداد پرونده‌ها در نهادهای کیفری و بنابراین به تشدید انسداد و وقفه‌ای که از آن نتیجه می‌شود کمک می‌کند. وقفه نهادهای سرکوبگر و کیفری دومین جنبه شناخته شده تر استغراق نظامهای سیاست جنایی کشورهای غربی محسوب می‌شود.

ب. نهادهای کیفری: انسداد و وقفه

آن جنبه از بحران سیاستهای جنایی غربی که توجه تحلیلگران را بیشتر به خود معطوف داشته، در واقع، گرفتگی و گسندی نهادهای

→ با اصول اساسی قانون آئین دادرسی کیفری فرانسه بود که شورای قانون اساسی، در قالب تصمیم ۲۹ دسامبر ۱۹۸۳، عدم انطباق ماده مزبور را با اصول قانون اساسی در خصوص آزادی فردی و مصونیت مسکن اشخاص اعلام داشت.

۳۵. مصداق بارز این موضوع، عملیات مشکوک اداره گمرکات فرانسه به منظور دستیابی به سیاهه اسامی آن دسته از فرانسویان مقیم سویس بود که دارای حسابهای شماره دار در بانکهای این کشور بودند.

سرکوبگر (نظام عدالت کیفری) است که این خود ناشی از افزایش بی اندازه تعداد پرونده ها به دنبال افزایش چشمگیر غالب صور بزهکاری است.

بدین سان، یک وقفه تدریجی نظام عدالت کیفری را فرا گرفته که می توان آن را، هم در مرحله دادرسی کیفری و هم در مرحله اجرای محکومیتها مشاهده کرد.

۱. در مورد دادرسی کیفری باید گفت که وقفه تدریجی نظام در سه مرحله اساسی تحقیقات پلیسی، تعقیب و بالاخره بازپرسی و محاکمه متمرکز است.

۱-۱. درخصوص تحقیقات پلیسی، افزایش قابل توجه تعداد شکایتهای کیفری که پلیس از آنها مطلع شده است از یک سو، و عدم افزایش تعداد مأموران بخشهای مختلف پلیس به موازات سیر صعودی منحنی جرایم و پرونده های مطروحه از سوی دیگر، موجب کاهش چشمگیر درصد موارد مکشوفه یا آنچه که گهگاه «موارد موفق» نامیده می شود گردیده است.

اگر مورد فرانسه را در نظر بگیریم، ملاحظه می کنیم که درصد موارد مکشوفه در ۱۹۵۵ بالغ بر ۶۱ درصد بوده، حال آنکه در ۱۹۸۲ به ۳۹/۵۳ درصد تقلیل پیدا کرده است.

بدیهی است که این درصد، تنها یک درصد میانگین برای کل فرانسه است. در عمل، درصد پرونده هایی که وضعیتشان روشن می شود بر حسب ناحیه جغرافیایی و نیز نوع جرم در نوسان است. معذک یک مقایسه با کشور ژاپن^{۳۶}، نارسایی وضعیت فرانسه و دیگر کشورهای غربی را برای ما روشن تر می کنند. در ژاپن، برای دوره ۱۹۶۹ تا ۱۹۷۸، میانگین

۳۶. ژاپن، به همراه سوئیس، تنها کشور غربی است که از افزایش وسیع بزهکاری در امان است. حتی به نظر می رسد که بزهکاری در ژاپن بیشتر روبه کاهش است.

تعیین تکلیف پرونده‌های مربوط به یک سلسله جنایات یا جنحه‌های مهم (قتل، سرقت توأم با خشونت، آتش‌سوزی عمدی، تجاوز به عنف، ضرب و جرح) ۸۶ درصد بوده است. این درصد در فرانسه برای جنایات و جنحه‌های مشابه (قتل عمدی، سرقت‌های مشدد، سایر جرایم خشونت‌آمیز علیه اموال، جرایم علیه عفت و اخلاق عمومی) در ۱۹۷۸ برابر با ۵۰/۳۸ درصد بود. تنزل میزان کارآیی پلیس دوگونه پیامد دارد:

۱-۱-۱. در وهله اول، تنزل میزان کارآیی پلیس بر روحیه و طرز برخورد بزه‌دیدگان نسبت به اعلام جرم و طرح شکایت نزد مقامات پلیس تأثیر می‌گذارد. درست است که در پاره‌ای موارد بزه‌دیدگان بیشتر از گذشته به طرح شکایت نزد پلیس مبادرت می‌کنند، چون به ستوه آمده‌اند یا صرفاً به این لحاظ که طرح شکایت شرط لازم برای جبران خسارت توسط بیمه‌گر است، لیکن غالب اوقات مشاهده شده است که، برعکس، بزه‌دیدگان نوعی بی‌اعتنایی نسبت به پلیس از خود بروز می‌دهند، زیرا اعتقاد پیدا کرده‌اند که اقدامات پلیس متضمن هیچ فایده‌ای نیست و هیچ‌امیدی به اینکه پلیس مجرم را شناسایی و دستگیر کند و بدین ترتیب جبران خسارت آنان بشود، ندارند. در ایالات متحده آمریکا بنابر تحقیقات مبتنی بر اظهارات و شهادت بزه‌دیدگانی که جرایم ارتكابی علیه خود را به دلایلی به مقامات پلیس و دادگستری اعلام نکرده‌اند^{۳۷}، جرایمی که توسط بزه‌دیدگان به مقامات صالح اعلام شده، برحسب جرایم مختلف، بین ۱۹۶۷ و دوره ۱۹۷۳-۱۹۷۷ حدود ۱۰ تا ۲۰ درصد کاهش یافته است.

۱-۱-۲. ولی کاهش روزافزون کارآیی پلیس تحت تأثیر تعداد روبه

^{۳۷} Les enquêtes de victimisation : طی این گونه تحقیقات، پژوهشگران از طریق اظهارات بزه‌دیدگان درباره جرایمی که قربانی آنها بوده‌اند ولی به دلایلی به پلیس مراجعه نکرده و جرایم مزبور را به اطلاع مقامات صالح نرسانیده‌اند، مطلع می‌گردند. این روش تحقیقاتی در جرم‌شناسی به منظور ارزیابی و کسب اطلاعات بیشتر در مورد «رقم سیاه» بزهکاری است. (مترجم)

افزایش پرونده‌ها، برواکنش‌های خود پلیس در مقابل پرونده‌ها نیز اثر می‌گذارد. هرچه بر تعداد جرایم اضافه می‌شود، پلیس به همان اندازه کار بیشتری دارد و بنابراین بیش از ظرفیت موجود باید کوشش کند. از این مسأله دونوع واکنش خاص ناشی از بحران نتیجه می‌شود:

از یک سو، پلیس برای شروع تحقیقات و اقدامات خود بیشتر به گزینش دست می‌زند و تازه پیرامون آن دسته از پرونده‌هایی که انتخاب کرده است، به تحقیقات گسترده و عمیق نمی‌پردازد.

از سوی دیگر، در برابر انتقادهایی که در مورد عدم کارآیی پلیس می‌شود، پلیس برای اینکه در بعضی از موارد هرطور شده موفق شود تمایل به اتخاذ تدابیر و اقدامات غیرقانونی دارد. افزایش پرونده‌هایی که به ناشیگریهای پلیسی^{۳۸} شهرت یافته و در طول سالهای اخیر در همه کشورهای غربی تکرار شده ناشی از همین امر است.

۱-۲. درخصوص تعقیب در مقابل دادگاههای کیفری نیز شاهد گرفتگی و گُندی چرخهای دستگاه عدالت کیفری، به دنبال افزایش قابل توجه تعداد پرونده‌هایی که به مقامات تعقیب کننده اعلام می‌شود هستیم، بدون اینکه به تناسب و به موازات آن بر تعداد پرسنل موجود افزوده شود. این پدیده نه فقط کشورهای انگلوساکسون را که در آنجا تعقیب معمولاً توسط خود پلیس انجام می‌شود بلکه کشورهای لاتین و ژرمنی را نیز که تعقیب در آنجا منحصرراً از وظایف دادرها^{۳۹} است فراگرفته. کافی است درباره فرانس تصور کنیم که تعداد کل شکایتها، اعلام جرمها و عرضحالها برای کلیه جرایم (جنایات، جنحه‌ها و خلافها) از ۱۰۸,۹۷۶ فقره در ۱۹۵۵ به ۱۵,۲۳۲,۹۱۲ فقره در ۱۹۸۱ رسیده است.

۳۸. Les bavures policières یا خطاهای پلیسی.

۳۹. این موضوع مستقل از امکانی است که خود مجنی علیه، در پاره‌ای کشورها مانند فرانسه، برای به جریان انداختن دعوای عمومی از طریق اقامه دعوای خصوصی در مقابل دادگاه کیفری دارد.

این افزایش چشمگیر تعداد پرونده‌ها در مرحله تعقیب موجب سه نوع تغییر در رویه و رفتار و کار مقامات تعقیب کننده شده است:

نخستین تغییر، عبارت است از افزایش تعداد قرارهای منع تعقیب (بایگانی پرونده‌ها)^{۴۰} و توسعه جانشینهای غیررسمی شروع به تعقیب، یعنی اخطار غیررسمی، اخطار رسمی، ملامت و سرزنش؛ آنچه که به زبان فرانسه «قضازدایی»^{۴۱} و به زبان انگلیسی «روشهای جایگزینی»^{۴۲} نامیده می شود.^{۴۳}

دومین تغییر، اعمال بیشتر اصل انتخاب و گزینش به هنگام تعیین پرونده‌هایی است که باید تحت تعقیب واقع شوند. معیار انتخاب پرونده‌هایی که باید تعقیب شوند، یا اهمیت پرونده‌هاست یا ساده بودن آنها که ضمناً کمی نامتعارف به نظر می رسد. مثلاً مقامات قضایی پرونده‌هایی را که دارای نوعی پیچیدگی است و همزمان به نظر می رسد چندان مهم نیستند تعقیب نمی کنند، زیرا چنین به نظرشان می رسد که بین وقت و نیروی انسانی که باید صرف تعقیب آنها شود و فایده اجتماعی مجازات تناسبی

۴۰. مثلاً در فرانسه از ۱۹۶۵ تا ۱۹۸۱، طی شانزده سال، درصد منع تعقیب از ۷۸/۴ به ۸۹/۴ (یعنی افزایشی برابر با ۱۱ درصد) رسیده است. حال آنکه از ۱۹۰۱ تا ۱۹۵۲، طی بیش از پنجاه سال، این درصد از ۶۲/۵۲ تنها به ۶۹/۸۵ (یعنی افزایشی حدود ۷ درصد) رسیده بود.

41. La dejudiciarisation.

42. Diversion

۴۳. باید یادآوری کرد که اندیشه «قضازدایی» مانند اندیشه «جرم زدایی»، در اساس، یک مفهوم مرامی (ایدئولوژیک) است که توسط جرم شناسی تعامل گرای امریکای شمالی و آموزه سیاست جنایی منشعب از آن، مشهور به آموزه «عدم مداخله»، به وجود آمده است، ولی «قضازدایی» بلافاصله به عنوان یک ابزار مفید به منظور تراکم زدایی از دادگاهها مورد استفاده اهل عمل قرار گرفت. در خصوص جرم شناسیهای جدید مراجعه کنید به رمون گتسن: «گرایشهای نو در جرم شناسی» ترجمه علی حسین نجفی ابرندآبادی، نشریه دانشکده حقوق دانشگاه شهید بهشتی، ۱۳۶۵؛ مارک آنسل: دفاع اجتماعی، ترجمه محمد آشوری و علی حسین نجفی ابرندآبادی، انتشارات دانشگاه تهران، چاپ دوم، ۱۳۷۰؛ رمون گتسن: مقدمه ای بر جرم شناسی، ترجمه مهدی کی نیا، ناشر: مترجم، ۱۳۷۰؛ ژرژ پیکا: جرم شناسی، ترجمه علی حسین نجفی ابرندآبادی، انتشارات دانشگاه شهید بهشتی، چاپ اول، ۱۳۷۰. (مترجم)

وجود ندارد.

و سرانجام، زمانی که درخصوص اعمال مورد تعقیب، چندین وصف مجرمانه محتمل است، غالباً آن وصف و عنوان قانونی ای انتخاب می شود که پرونده را سریع تر به نتیجه برساند. نتیجتاً، در فرانسه شاهد افزایش مستمر «جنحه سازی قضایی» [جنایات] هستیم. یا در ایالات متحده آمریکا نهاد «Plea bargaining» (یعنی نوعی چک و چانه زدن و معامله میان مقام تعقیب کننده و متهم که به معامله اتهام شهرت دارد) در حال توسعه است که به موجب آن اگر متهم بپذیرد که دفاعیات را بر اساس قبول مجرمیت خود برای یک اتهام خفیف تر (مثلاً تقلب مالیاتی) انجام دهد، آن مقام از تعقیب شدیدترین اتهام او (مثلاً قتل) صرف نظر خواهد کرد. و چون در حقوق ایالات متحده آمریکا، زمانی که متهم تصمیم گرفت خود را مجرم بشناسد، دیگر رسیدگی پیرامون مجرمیت متهم صورت نخواهد گرفت و تشکیل هیأت منصفه ضرورت نمی یابد، آئین دادرسی بسیار ساده تر است و محاکمه متهم خلاصه می شود به مباحثه پیرامون مجازات در مقابل یک قاضی واحد. بدین ترتیب است که نهاد «Plea bargaining» در ایالت نیویورک در ۹۵ درصد از پرونده های جنایی مورد استفاده قرار می گیرد.

۱-۳. سرانجام، در مرحله بازپرسی (تحقیقات) و دادرسی، گرفتگی و وقفه ماشین عدالت کیفری، به ویژه در قالب دوپدیده جلوه می کند. در وهله اول شاهد افزایش بی وقفه مدت حل و فصل دعاوی و تعیین تکلیف پرونده ها هستیم. به همین لحاظ، تطویل مواعد رسیدگی نهادهای کیفری مقدماتی موجب تطویل بازداشت های موقت می شود و طولانی شدن مواعد دادرسی بزه کاران باعث می گردد اثر اربعابی محکومیتی که در واقع مربوط به گذشته است و متهم آن را دیگر فراموش شده تلقی می کرده زائل شود. با توسل به راهها و امکانات مختلف سعی بر تسریع در رسیدگی شده اما نتایج چشمگیری با این کار به دست نیامده است و تراکم پرونده ها

کماکان ادامه دارد.^{۴۴} از سوی دیگر، در مرحله دادرسی و صدور حکم^{۴۵} مشاهده می‌کنیم که، علی‌رغم اصل فردی کردن مجازات‌ها به دلیل کافی نبودن تجهیزات و امکانات در مرحله اجرای مجازات‌ها، قضات نمی‌توانند در هر مورد خاص تصمیم درست و مطلوب اتخاذ کنند. به همین جهت بود که مثلاً در ایالات متحده آمریکا شاهد اتخاذ اقداماتی به سود زندانیان در دادگاه‌ها بودیم، که منجر به صدور اختاریه‌هایی شدند که به موجب آنها اگر بهبودی در وضع زندان‌ها حاصل نگردد، زندانیان باید آزاد شوند.

به‌طور خلاصه و در یک جمله می‌توان گفت که وقفه دستگاه قضایی در کلیه مراحل کیفری مشهود است. دقیقاً به همین لحاظ اندیشه مهم جرم‌زدایی از پاره‌ای جرایم به منظور حرکت دادن نظام مطرح شده است. و بدین سان است که قانونگذار فرانسه این کار را با «توقف ممنوع» شروع کرد و با «صدور چک بی محل»^{۴۶} ادامه داد و امروزه از جرم‌زدایی درباره آنچه «دعاوی و جرایم عموم»^{۴۷} نامیده می‌شود — به‌ویژه تخلفات مربوط به مقررات راهنمایی و رانندگی و پلیس راه و تصادفات رانندگی — سخن بسیار به میان می‌آید. درحقیقت، این امر خود یک طریق ظاهراً مؤثر برای سبک کردن بار دستگاه قضایی از انبوهی از پرونده‌ها محسوب می‌گردد. لیکن باید از خود پرسید که آیا این شیوه اقدام، دست کم نسبت به

۴۴. مثلاً در فرانسه با تأسیس دادگاه‌های جنحه که برای محاکمه بعضی جنحه‌ها با قاضی واحد تشکیل می‌شود (قانون ۲۹ دسامبر ۱۹۷۲)، این موضوع، علی‌الاصول، اجازه می‌دهد در جایی که دادگاه جنحه با سه قاضی فقط می‌تواند در یک جلسه رسیدگی کند، دادگاه‌های جنحه با قاضی واحد بتوانند در سه جلسه به رسیدگی پردازند.

45. Sentencing

۴۶. قانون ۳ ژانویه ۱۹۷۲ صدور چک بی محل با مبلغ کمتر از هزار فرانک را به «خلاف» (خفیف‌ترین نوع جرم در فرانسه) تبدیل کرد. سپس قانون ۳ ژانویه ۱۹۷۵ عنوان جرم را از «صدور چک بی محل» (جز در مواردی که «به قصد صدمه زدن به حقوق دیگران باشد») زدود و خود بانکها مسؤول رسیدگی به چنین مواردی، از طریق توسل به ممنوعیت بانکی صدور چک به مدت یک سال از تاریخ بروز مشکل در پرداخت، شدند.

47. Les contentieux de masse

جرایمی که نسبتاً مهم هستند، معایبش بیش از محاسنش نیست و بحران سیاست جنایی را به جای تخفیف تشدید نمی‌کند؟ این موضوع، بی تردید، در مورد صدور چک بی محل صادق است، بدین معنی که جرم زدودن آن موجب شد تا افکار عمومی این اعمال را که در عین حال همواره اعمال نادرستی هستند، به عنوان اعمالی که فاقد رنگ اخلاقی اند تلقی کند و بدین ترتیب ارتکاب آنها حتی تشدید شود. بدین سان، در پایان ۱۹۸۲ بیش از ۵۰۰,۰۰۰ نفر در فرانسه از داشتن دسته چک محروم شدند.^{۴۸}

از سوی دیگر، با توجه به اینکه صدور چک بی محل «باقصد اضرار دیگران» کماکان به عنوان جنحه در قانون حفظ شده است، تعداد پرونده‌های مربوط به چکهای بی محل که پلیس قضایی به آنها می‌پردازد و ابتدا به لحاظ «خلاف» قلمداد کردن صدور چک بی محل کمتر از ۱۰۰۰ فرانک و سپس به لحاظ جرم‌زدایی اصولی از صدور چک بی محل به هر مبلغ، به طور قابل توجهی کاهش یافته بود، در ۱۹۸۱ با ۳۳۷,۴۲۶ پرونده به سطح بالاتری نسبت به بالاترین سطح در سالهای گذشته، یعنی ۳۲۴,۲۶۷ در ۱۹۷۲، رسید. این تعداد در ۱۹۸۲ به ۳۹۷,۸۵۰ پرونده چک بی محل، یعنی افزایشی برابر با ۱۷/۹۱ درصد، بالغ گردید.^{۴۹}

۴۸. به روایت روزنامه لوموند ۱۸ مه ۱۹۸۳، این تعداد بالغ بر ۵۱۰,۰۰۰ نفر می‌شود. همین روزنامه متذکر می‌گردد که تعداد چکهای بی محل در ۱۹۸۰ با رشدی برابر ۳۳ درصد نسبت به سال ۱۹۷۹، و تعداد چکهای بی محل در ۱۹۸۲ خود با افزایشی معادل ۲۷ درصد نسبت به سال ۱۹۸۱ روبرو بوده است.

۴۹. تحوّل چک بی محل بنابر آمارهای سالیانه پلیس قضایی فرانسه بدین شرح است:

$$۲۲۶,۷۲۶ = ۱۹۷۱$$

$$۳۲۴,۲۶۷ = ۱۹۷۲$$

$$۳۰۳,۲۹۷ = ۱۹۷۳$$

$$۱۸۲,۸۵۰ = ۱۹۷۴$$

$$۱۴۲,۵۵۸ = ۱۹۷۵$$

$$۱۱۳,۵۹۰ = ۱۹۷۶$$

$$۱۷۷,۵۰۰ = ۱۹۷۷$$



۲. حال، اگر از مرحله دادرسی کیفری به مرحله اجرای حکم بیاایم، ملاحظه می‌کنیم که استغراق نظام (سیستم)، به ویژه در شکل افزایش شدید تعداد زندانیان طی سالهای گذشته، نیز مشهود است، در صورتی که تجهیزات زندانها و امکانات انسانی به همان نسبت افزایش نیافته است.

۲-۱. این پدیده اغلب کشورهای اروپایی را که «درصد زندانی کردن» ۵۰ در آنها تقریباً به طور مداوم در حال افزایش است، دربر می‌گیرد. به عنوان مثال، جمعیت کیفری در فرانسه که در ۱۹۵۵ کمتر از ۲۰,۰۰۰ یعنی دقیقاً بالغ بر ۱۹,۵۴۰ زندانی بود، در اول ژانویه ۱۹۸۴ از رقم ۳۸,۰۰۰ گذشت و دقیقاً برابر با ۳۸,۶۳۴ زندانی گردید که نیمی از آنان، یعنی دقیقاً ۲۰,۰۸۰ زندانی (۵۲ درصد)، در انتظار محاکمه بسر می‌بردند.

نتیجه اینکه زندانها به جای ایفای رسالتی که به آنها محول شده است، یعنی پیشگیری از تکرار جرم، خود از فراهم کنندگان و خادمان حقیقی بزهکاران مکرر محسوب می‌شوند. به استثنای چند مؤسسه که به طور رضایتبخشی کار می‌کنند، اکثریت زندانها با تورم جمعیت، ازدحام، بی‌نظمی و ناامنی مدام روبرو هستند. نه تنها از زندانها نمی‌توان سازگار ساختن اجتماعی محکومان را انتظار داشت بلکه حتی رسالت خنثی کردن

$$194,250 = 1978 \rightarrow$$

$$212,721 = 1979$$

$$282,018 = 1980$$

$$337,426 = 1981$$

$$397,850 = 1982$$

۵۰ درصد زندانی کردن (Le taux de prisonisation) یعنی رابطه میان تعداد زندانیان و جمعیت کل یک کشور، که معمولاً آن را برای هر یکصد هزار نفر جمعیت بیان می‌کنند.

را که وظیفه نخستین مجازات سالب آزادی است ایفا نمی‌کنند، زیرا درواقع رشد تعداد زندانیان موجب تنزل کیفیت زندانها می‌شود. زندانها چنانکه آقای لئون رادزینوویچ نوشته همواره پُر است از «بزهکاران حرفه‌ای خطرناکی که محکوم به کیفرهای طولانی شده و بسیاری از آنان سرشار از نیروی جوانی و خشن هستند و دیگر چیزی جز زنجیرهای خود ندارند که از دست بدهند». نتیجه اینکه شاهد افزایش و تشدید حوادث در دوران بازداشت از قبیل اقدام به فرار از زندان، خشونت میان خود زندانیان و علیه مأموران زندان، اعتصاب غذا و شورش زندانیان هستیم. این شورشها در اوایل دهه هفتاد میلادی (۱۹۷۰) با شورش زندانیان زندان آتیکا^{۵۱} در ایالات متحده آمریکا آغاز شد و به مرگ ۴۳ تن انجامید و سپس به زندانهای فرانسه و ایتالیا نیز سرایت کرد. در مقابل وخامت اوضاع، نگهبانان زندان نیز به نوبه خود بیش از پیش به اعتصابات اعتراض آمیز علیه وضع کار و امکانات موجود دست می‌زنند. بی‌تردید، به همین لحاظ است که پاره‌ای از نویسندگان، بحران سیاست جنایی را همان «بحران زندان» تلقی کرده‌اند.^{۵۲}

۲-۲. در برابر گسترش این وضع بحرانی، کشورهای غربی به‌دو نوع درمان متوسل شده‌اند:

نوع اول در بهبود بخشیدن وضع زندانیان در زندانها و نیز در کوشش به‌منظور تقلیل تعداد آنان به‌طرق مختلف خلاصه می‌شد. برای بازداشت قبل از محاکمه، سعی در محدود کردن آن از طریق پیش‌بینی شرایط سخت‌تری برای صدور قرارهای بازداشت موقت و همچنین کم کردن مدت این نوع بازداشتها شده است. ولی در مورد اجرای مجازات سالب آزادی نیز

51. Attica

۵۲. در مورد خود بحران سیاست زندانها مراجعه کنید به مقاله نوولن (P. Nuvolone): «سیاست زندانها: بحران اصول یا بحران اجرا»، در نشریه آرشیه‌های سیاست جنایی، شماره ۳، سال ۱۹۷۸، ص ۵۹.

کوشش شده است با توسل به روشهای مختلف مانند توسعه آزادی مشروط، تقلیل خود بخود مجازات، عفو خصوصی و عفو عمومی مدت آن کاهش داده شود. لیکن تمام این روشها در نهایت مؤثر واقع نشدند. تعداد زندانیان، به سرعت، میزان قبلی خود را بازیافت و سپس به رشد خود ادامه داد. این موضوع پس از عفوهای وسیع ژوئیه ۱۹۸۱ و نتایج حاصل از اجرای قانون عفو عمومی ۴ اوت ۱۹۸۱ در فرانسه صادق بود و می توان مطمئن بود که قانون ۹ ژوئیه ۱۹۸۴ که هدفش تقلیل تعداد بازداشتهای موقت است، اثر بیشتر و بهتری نسبت به قوانین گذشته به دنبال نخواهد داشت زیرا، در واقع، اراده و عزم انسانی هنوز موفق به مهار افزایش بزهکاری نشده است.

دومین نوع درمان، در بسط جانشینهای مجازات سالب آزادی خلاصه می شود. مثلاً در فرانسه قانون ۱۷ ژوئیه ۱۹۷۰، نظارت قضایی^{۵۳} را به منظور محدود کردن بازداشتهای موقت به وجود آورد و قانون ۱۱ ژوئیه ۱۹۷۵، جانشینهای زیادی برای کیفرزندان ایجاد کرد، اما بجز تعلیق، این نوآوریها با استقبال زیاد دادگاهها روبرو نشدند.

امروزه در فرانسه، امید زیادی در مورد دو نوآوری قانون ۱۰ ژوئن ۱۹۸۳ که پیرامون آنها سروصدای زیادی به راه افتاد وجود دارد. این دو نوآوری عبارتند از نظام «روز به جریمه»^{۵۴} و «کار عام المنفعه». این راه حلها از پاره ای حقوق خارجی، و براساس این اندیشه که این تجربه ها در خارج موفق بوده اند، اقتباس شده است. ولی باید پرسید که آیا تهیه کنندگان قانون مزبور به طور عینی و کامل در مورد واقعیت این کیفرها در کشورهای مربوط کسب اطلاع کرده اند؟

اگر «روز به جریمه» را در آلمان فدرال^{۵۵} مورد توجه قرار دهیم، ملاحظه می کنیم که این نظام در واقع موجب کاهش محسوس محکومیتهای

53. Le contrôle judiciaire

۵۴. Le système des jours-amendes یا روزهای جریمه.

۵۵. با اتحاد دو آلمان غربی و شرقی، پس از فروپاشی دیوار برلین، آلمان فدرال دیگر وجود

ندارد. (مترجم)

کوتاه مدت (کمتر از شش ماه) زندان شده است، ولی چون محکومان مُعسر باید در عوض آن متحمل زندان شوند، بنابراین هر ساله بین بیست تا بیست و پنج هزار نفر به لحاظ عدم توانایی در پرداخت جریمه به مجازات سالب آزادی محکوم می شوند. غالب این افراد در آلمان از «حاشیه نشینان»^{۵۶} جامعه هستند، یعنی دقیقاً کسانی که اگر در فرانسه می بودند مستقیماً و فوراً محکوم به مجازات کوتاه مدت زندان می شدند. بدین ترتیب، درصد «زندانی کردن» در آلمان فدرال به طور محسوسی با فرانسه یکی است، و حتی اندکی بیشتر از آن است.^{۵۷}

و اما در مورد «کار عام المنفعه» باید گفت که بنابر نتایج پژوهشهایی که اخیراً در انگلستان انجام شده است، به نظر می رسد که این کیفر جانشین نیز اثر بیشتری نسبت به سایر کیفرها در خصوص پیشگیری از تکرار جرم نداشته و بنابراین نتوانسته پاسخگوی انتظاری باشد که در مورد آن وجود داشته است.^{۵۸} حال، پس از بررسی نخستین نوع از جلوه های بحران سیاستهای جنایی غربی، دومین نوع جلوه ها یعنی جدایی سیاستهای جنایی غربی از واقعیت جنایی را در گفتار دوم مورد مطالعه قرار می دهیم.

گفتار دوم

جدایی نظامهای سیاست جنایی از واقعیت جنایی

اگر پدیده استغراق نظامهای سیاست جنایی غربی عموماً شناخته شده و به طور وسیعی تحلیل نیز شده، در عوض، جدایی و دوری تدریجی این

56. Les marginaux

۵۷. مراجعه کنید به مقاله یشک: «مجازات سالب آزادی در سیاست جنایی نوین: تطبیق وضع جمهوری آلمان فدرال و فرانسه»، نشریه علوم جنایی و حقوق کیفری تطبیقی، ۱۹۸۲، صص ۷۱۹ و بعد.

۵۸. هوگ کالر (H. Klare): «مبارزه علیه بزهکاری در انگلستان»، نشریه حقوق جزا و جرم شناسی، ۱۹۸۲، صص ۶۲۵ و بعد.

سیاستهای جنایی از واقعیت که جنبه ای از بحران است هنوز مورد توجه قرار نگرفته است. حداکثر کاری که صورت گرفته تأکید بر این موضوع است که نظامهای سیاست جنایی موفق به مهار بزهکاری در جوامع غربی نشده اند، حال آنکه این جنبه، مهمترین و یقیناً با معناترین جنبه بحران کنونی است. منظور ما از جدایی از واقعیت این است که نظامهای سیاست جنایی در ابعاد مختلف آن (یعنی قانون جزا، پلیس، دادسراها، دادگاهها، ادارات مجری احکام، تشکیلات پیشگیری و خدمات اجتماعی) بیش از پیش شبیه ماشین عظیمی است که بدون اینکه حقیقتاً بر بزهکاری مدام روبه تزايد تسلطی داشته باشد، بیهوده به دور خود می گردد. بدیهی است مطالعه این پدیده ایجاب می کند که مهمترین و پرمعناترین جلوه های آن و نیز ورای این جلوه ها دلایل اصلی این جدایی مورد بررسی قرار گیرد.

الف. جلوه های جدایی

از لابلای دو رشته پدیده می توان به جلوه های اصلی این جدایی پی برد: (۱) عدم کارآیی تدابیر نو مهار بزهکاری و (۲) گسیختگی نظم کار نظامهای سیاست جنایی.

۱. عدم کارآیی تدابیر جدید کنترل بزهکاری:

سیاستهای جنایی مهار بزهکاری در کشورهای غربی از پایان جنگ دوم جهانی، به طور کلی، معترف این گرایش هستند که دو سلسله تدابیر جدید راجایگزین کیفرهای کلاسیک سزادهنده و ارباب انگیز کرده اند: از یک سو، تدابیر درمانی به منظور پیشگیری از تکرار جرم در قالب سازگار ساختن مجدد اجتماعی مجرم^{۵۹}، و از سوی دیگر، برنامه های

۵۹. گفتنی است که این اقدامات قبل از جنگ دوم جهانی وارد قوانین کشورهای انگلوساکسون و اسکاندیناوی و سپس کشورهای ژرمنی و کشورهای لاتین (مثلاً فرانسه و بلژیک) شد.

پیشگیری جمعی بزهکاری به منظور جلوگیری از ارتکاب نخستین بزه.^{۶۰} بی تردید، کیفر کلاسیک از قوانین موضوعه بکلی حذف نشد ولی به تدریج قلمرو آن مستقیم یا غیرمستقیم، با تدابیر جدید که فلسفه آنها دردو جمله مشهور زیر نهفته است محدود گشت: «اصلاح و درمان بهتر از کیفر است»^{۶۱}، «پیشگیری بهتر از درمان است»^{۶۲}.

مدتها اعتقاد بسیار شدیدی به ارزش پیشگیرانه این اقدامات جدید کنترل اجتماعی وجود داشت و باید گفت که پاره ای نتایج در گذشته که عمدتاً جنبه احساسی و شهودی داشت، ماهیتاً طوری بود که چنین اعتقادی را تقویت می کرد.^{۶۳} حال آنکه از ده تا پانزده سال پیش به این سو، پژوهشهای سنجشی^{۶۴} علمی ای که پیرامون پاره ای از این تدابیر به ویژه در ایالات متحده امریکا، انگلستان و سوئد آغاز و انجام شده نشان می دهند که تدابیر مزبور اصلاً امید و انتظاراتی را که از آنها می رفته است برنیاورده اند.

۶۰. اندیشه توسل به پیشگیری اجتماعی بزهکاری به پیشوایان مکتب تحقیقی ربع آخر سده نوزدهم برمی گردد. انریکو فری معتقد بود که پیشگیری عام با تهدید کیفر، خیالی بیش نیست و می باید آنچه وی آنها را «جانشینهای کیفری» می نامید (یعنی تدابیر اجتماعی جایگزین برای کیفرها که از ارتکاب بزهکاری جلوگیری نماید) وارد سیاستهای جنایی شود (فری: جامعه شناسی جنایی، برگردان فرانسه ۱۹۰۵، صص ۲۳۰ و بعد). ولی تنها از آغاز سالهای ۱۹۳۰، و نخست در ایالات متحده امریکا بود که برنامه های واقعی پیشگیری جمعی از بزهکاری کودکان و نوجوانان، به ویژه با طرح «Chicago Area» ظاهر شد (شاو، مک کی: بزهکاری کودکان در محیط شهری، انتشارات دانشگاه شیکاگو، ۱۹۴۲، ۴۵۱ صفحه). از آغاز سالهای ۱۹۶۰ این برنامه ها به طور قابل ملاحظه ای گسترش یافت و به تدریج غالب کشورهای غربی را دربرگرفت.

61. Mieux Vaut traiter que punir

62. Mieux vaut prevenir que guerir

۶۳. مثلاً در انگلستان قبل از جنگ دوم جهانی، چنین به نظر می رسید که نهاد برستال (Borstal) یا کانون اصلاح و تربیت جوانان بزهکار به عادت موجب کاهش تعداد بزهکاران شده است، زیرا درصد توفیق نهاد مزبور در آن وقت حداقل هفت نفر از ده نفر بزهکار بود.

۶۴. Recherches Évaluatives یا تحقیقات ارزیابی کننده.

۱-۱. نتایج پژوهشهای مزبور در مورد تدابیر و اقدامات اصلاح کننده که تعدادشان نیز چشمگیر است در کتاب موريس کوسن با عنوان کنترل اجتماعی بزه چاپ ۱۹۸۳ به نحو بسیار خوبی خلاصه شده است. نویسنده درخصوص این تدابیر از «تأثیر صفر»^{۶۵} سخن به میان می آورد. یعنی با کاربرد تدابیر «اصلاحی- درمانی» نتایج بهتری در زمینه پیشگیری از تکرار جرم، در مقایسه با اجرای مجازاتهای کلاسیک، به دست نمی آید. این بدان معنا نیست که همه بزهکارانی که تحت اقدامات اصلاحی- درمانی قرار گرفته اند مرتکب تکرار جرم می شوند و نیز این به آن معنا نیست که نتایج مثبتی اینجا و آنجا به دست نیامده است و حتی ثابت شده که نمی توان بزهکاران را اصلاح کرد. این تنها بدان معناست که در وضع کنونی شناخت و نحوه عمل نتوانستیم در مجموع به پیشگیری مطلوب از تکرار جرم، علی رغم استفاده فزاینده از تدابیر و اقدامات اصلاحی، دست یازیم، و حتی جدیدترین اطلاعات در مورد تأثیر «کار عام المنفعه» در انگلستان نمی توانند نتیجه مطالعات مبنی بر شکست عملی این اقدامات و تدابیر را تعدیل کنند.

۱-۲. پژوهشهای سنجشی علمی پیرامون برنامه های پیشگیری جمعی بزهکاری، به نسبت پژوهشهای سنجشی درباره تدابیر اصلاحی- درمانی گسترش کمتری داشته اند، ولی نتایج به دست آمده در غالب موارد حاکی از آن است که برنامه های مزبور تأثیر محسوسی بر میزان بزهکاری نداشته اند.

برای درک بهتر موضوع در زمینه ای که در آغاز سروسامان یافتن است می توان گفت که برنامه های پیشگیری جمعی بزهکاری، بنا بر زمان ظهورشان، به سه دسته به شرح زیر ممکن است تقسیم شوند:

65. CUSSON (MAURICE): le contrôle social du crime, P.U.F, Paris, 1983, 342 p.
66. L'effet Zéro

۱-۲-۱. برنامه‌های پیشگیری اجتماعی بزهکاری، به ویژه پیشگیری بزهکاری کودکان و نوجوانان، که مشهورترین آنها برنامه یا طرح «ناحیه شیکاگو» است. طرح مزبور از آغاز ۱۹۳۴ در شیکاگو به اجرا درآمد، ولی از آن تاریخ به بعد برنامه‌های دیگری نیز تهیه و اجرا گردید. در فرانسه، می‌توان عمده‌تأ به باشگاه‌ها و گروه‌های پیشگیری بزهکاری، و از ۱۹۸۱ به برنامه‌های بازسازی محله‌های مسکونی طبقه کم درآمد و نیز به عملیات مشهور به «ضد تابستان داغ»^{۶۷} سالهای ۱۹۸۲، ۱۹۸۳ و ۱۹۸۴ اشاره کرد.

۱-۲-۲. تدابیر پیشگیری انتظامی (پلیسی) بزهکاری، چه در مورد بزهکاری کودکان و نوجوانان، با ایجاد مثلاً سرای پذیرایی از جوانان، و چه در مورد بزهکاری عمومی و به موازات آن مثلاً پیشگیری انتظامی سرقت بانکها (بانک زنی) در فرانسه.

۱-۲-۳. برنامه‌هایی که هدف آنها کاهش دادن فرصتهای ارتکاب بزه است. این برنامه‌ها علی‌الاصول سه شکل به خود می‌گیرند:

- فعالیتهای تبلیغاتی مبنی بر فراخواندن قربانیان بالقوه بزهکاری در حفاظت بیشتر از خود در مقابل برخی اعمال مجرمانه؛
- احتیاطهای ویژه که افراد یا نهادها (مثلاً بانکها) در تقویت حفاظت از خود در مقابل سرقت باید اتخاذ کنند.
- سرانجام آنچه که امریکاییان «طرح محیطی»^{۶۸} می‌نامند:

۶۷. این عملیات عبارت بود از فراهم آوردن امکانات لازم به کمک دولت و شهرداریها برای فرزندان افراد کم بضاعت (عمده‌تأ فرزندان کارگران مهاجر افریقای شمالی و افریقای سیاه) به منظور گذراندن تعطیلات تابستانی در کنار دریا. این مسأله موجب گردید تا اولاً جو آرامش و امنیت در دوره تعطیلات تابستانی در محله‌های مزبور حاکم گردد و ثانیاً میزان بزهکاری نوجوانان در این دوره تقلیل یابد. (مترجم)

۶۸. Environmental design یا آرایش محیط.

یعنی رعایت اصول و ترتیبات شهرسازی و معماری در ساختمانها برای بهبود بخشیدن به مراقبت از مکانهای آسیب پذیر در مقابل تبهکاران احتمالی.^{۶۹}

با توجه به این تفاوتها، نتایج پژوهشهای سنجشی به شرح زیر است:

— پژوهشهایی که پیرامون برنامه های اصلی امریکای شمالی در زمینه پیشگیری اجتماعی بزهکاری کودکان و نوجوانان صورت گرفته به این نتیجه رسیده است که مبالغ و کوششهای بسیاری که تاکنون صرف تحقق این برنامه ها شده تأثیر محسوسی بر میزان این نوع بزهکاری نداشته است.^{۷۰}

این نتیجه را می توان در مورد باشگاهها و گروههای پیشگیری بزهکاری در فرانسه که ظاهراً تاکنون موضوع تحقیق سنجشی واقع نشده اند نیز تصور کرد.^{۷۱} بعلاوه، این احتمال زیاد است که برنامه های بلندپروازانه فرانسه در زمینه پیشگیری اجتماعی بزهکاری کودکان و نوجوانان که از ماه مه ۱۹۸۱ (یعنی از زمان انتخاب آقای میتران به ریاست جمهوری) به اجرا گذارده شده است دچار همین سرنوشت گردد.^{۷۲}

۶۹. ژفری (Jeffery) : پیشگیری بزهکاری از طریق طرح محیطی، بورلی هیلز، کالیفرنیا، سیف، ۱۹۷۱؛ نیومن (Newman) : فضای قابل دفاع، نیویورک، مک میلان، ۱۹۷۲؛ گاردنر (Gardner) : طرحی برای همسایگیهای نوآم با امنیت: برنامه ریزی امنیت محیطی و فرایند طرح، واشنگتن، وزارت دادگستری، ۱۹۷۸، (به زبان انگلیسی است).
۷۰. نیوتن (Newton) : «پیشگیری از جرم و بزهکاری»، نشریه چکیده های عدالت جنایی، ژوئن ۱۹۷۸، صص ۲۵۷ و به بعد (به زبان انگلیسی است).
۷۱. از ۱۹۵۵ تا ۱۹۷۵، تعداد صفاری که در دادگاههای اطفال بزهکار محاکمه شده اند بیش از چهار برابر شده است. اگر تعداد صفارا را با جمعیتی که در گروه سنی ۱۰-۱۸ هستند مقایسه کنیم، در این صورت، تعداد مزبور طی همین دوره سه برابر شده است. خوش بینانه ترین قضاوتی که می توان در مورد نتایج تأثیر کار باشگاهها و گروههای پیشگیری بزهکاری کرد، این است که طی همین دوره توانسته اند از رشد بیشتر بزهکاری کودکان و نوجوانان جلوگیری کنند.
۷۲. بولتن های رسمی که حاکی از توفیق برنامه های پیشگیری هستند و اعلام می دارند که تعداد دستگیریهای صفار به میزان ۲۰ تا ۴۰ درصد کاهش یافته یا اینکه منحنی شکایات مربوط به جرایم صفار سیر نزولی داشته است، ناشی از هیچ گونه پژوهش علمی پیرامون برنامه های مزبور نیست و بنابراین باید با تردید تلقی شود.

— در زمینه پیشگیری پلیسی، پژوهشهای سنجشی در ایالات متحده آمریکا پیرامون میزان کارایی گشتهای پلیس (به ویژه در کانزاس سیتی، ناش ویل، سین سیناتی) صورت گرفته است. مطالعه و آزمون در بعضی محله ها عبارت بود از سه، چهار، پنج و... برابر کردن تعداد گشتهای ستنی پلیس، یا تجدید سازمان کامل نظام گشت با استفاده از مثلاً روشهایی که یادآور روش «اداره نواحی»^{۷۳} در فرانسه است.

سنجشهایی که متعاقب این آزمون صورت گرفت منجر به دو نتیجه شده است: از یک سو، اگر بخواهیم کاهش محسوسی در بزهکاری محله مورد آزمون به دست آوریم، گشتهای پلیس را باید به نسبتهای زیادی افزایش دهیم بطوریکه بهای اقتصادی آن برای جامعه سریعاً تحمل ناپذیر می شود، و از سوی دیگر زمانی که تغییر نظام گشت موجب کاهش بزهکاری محله مورد آزمون می گردد، در واقع، ما به یک کاهش حقیقی و قطعی بزهکاری دست نیافته ایم بلکه فقط با جابجا شدن بزهکاری در مکان یا در زمان، یا در نهایت با جابجایی نوع فعالیتهای مجرمانه روبرو هستیم.^{۷۴} بدین ترتیب، ملاحظه می کنیم که نتایج پژوهشهای سنجشی تا چه اندازه با اظهارات مقامات پلیس^{۷۵} که مسؤول سازمان دهی اقدامات پیشگیری پلیسی از

۷۳. Hotage : در چنین روشی، مأموران پلیس ویژه هر محله تعیین می شوند تا به طور مستمر در آنجا حضور داشته باشند. حضور مستمر مأمور پلیس در نهایت باعث می شود تا وی با ساکنان و کسبه محل آشنا گردد و از این طریق احساس آرامش و امنیت در اذهان آنان به وجود آید. از سوی دیگر، حضور مداوم پلیس، خود عاملی پیشگیرانه برای ارتکاب جرم محسوب می گردد و از همه مهمتر همکاری اهل محل و جوامع محلی که بر روابط میان آنها حاکم است موجب توفیق بیشتر او در این زمینه خواهد شد. (مترجم)

۷۴. نیوتن: «پیشگیری جرم و بزهکاری»، همان، صص ۲۴۶ و به بعد.

۷۵. این مقامات معمولاً در ستایش و تعریف از اقدامات خود اغراق می کنند، بطوریکه بعضی اوقات نتایج شگفت انگیزی از این اقدامات را اعلام می دارند. مثلاً نماینده پلیس فرانسه در اجلاس عمومی سازمان بین المللی پلیس جنایی (انتر پل) سال ۱۹۶۳، در مورد برنامه های فرانسه در زمینه پیشگیری پلیسی بزهکاری کودکان و نوجوانان، که از ۱۹۵۹ در قالب «عملیات تعطیلات» صورت می گیرد، اظهار داشت که بزهکاری کودکان و نوجوانان در

بزهکاری هستند عمیقاً متفاوت است.

— در مقابل شکست دوروش قبلی پیشگیری جمعی، عده‌ای از پژوهشگران به طرف راههای جدید پیشگیری بزهکاری، یعنی برنامه‌ها و اقدامات پیشگیرانه‌ای که به منظور تقلیل فرصت‌های ارتکاب جرم تهیه و اجرا می‌شود، روی آورده‌اند.^{۷۶} ولی نخستین نتایج سنجش علمی چندان امیدوارکننده نیست. فعالیت‌های تبلیغاتی مبنی بر فراخواندن قربانیان بالقوه بزهکاری در حفاظت از خود در مقابل پاره‌ای اعمال مجرمانه نتیجه ملموسی به دنبال نداشته است.^{۷۷} درخصوص اقدامات احتیاطی ویژه که اشخاص به منظور حفاظت از خود اتخاذ می‌کنند، تنها یک برنامه با توفیق صریح در کوتاه‌مدت روبرو بوده و آن هم برنامه پیشگیری از سرقت منازل در سیتل^{۷۸} واقع در ایالت واشنگتن است که از سالهای ۱۹۷۴-۱۹۷۵ به‌مورد اجرا درآمد و، بنابه قولی، موجب کاهش نزدیک ۵۰ درصد سرقت از منازل افرادی که در برنامه مزبور شرکت کرده بودند شد.^{۷۹}

در نهایت، می‌توان ملاحظه کرد که پیشگیری جمعی غالباً نتایج بهتری نسبت به اصلاح و درمان بزهکاران به دست نداده است. در این وضع نباید از به هم خوردگی نظم کار نظام‌های سیاست جنایی متعجب شد.

حساس‌ترین دوره ۱۹۶۲، بالغ بر ۸۰ درصد کاهش داشته است. نگاه کنید به نشریه بین‌المللی پلیس جنایی، دسامبر ۱۹۸۳، ص ۳۲۶. [مراد از «عملیات تعطیلات»، اعزام جوانان و نوجوانان طبقات کم‌درآمد محله‌های فقیرنشین به تفریحگاه‌های تابستانی به کمک شهرداریهای مربوط و دولت است (مترجم)].

۷۶. نگاه کنید به نورماندو (Normandeau) و هاسن‌پوک (Hasenpuch): «استراتژی پیشگیری جرم در کانادا»، نشریه بین‌المللی جرم‌شناسی و پلیس فنی، ۱۹۸۰، ص ۹۷.

۷۷. مندلسون (H. Mendelsohn) و اکیف (G.O'Keeffe): ارتباطات عمومی و پیشگیری جرم: استراتژی برای کنترل، دانشگاه دنور، ۱۹۸۱، دو جلد (به زبان انگلیسی است).

78. Seattle

۷۹. سیرل (P. Cirel)، اوانز (P. Evans)، مک‌گیلز (D. Mc Gilles) و وایتکم (D. Whitcomb): یک طرح نمونه: طرح پیشگیری جمعی جرم، سیتل، واشنگتن، مؤسسه ملی اجرای قانون و عدالت کیفری، ۱۹۷۷ (به زبان انگلیسی است).

۲. گسیختگی نظم کار نظامهای سیاست جنایی:

به موازات - و بی تردید به علت - عدم کارآیی روشهای جدید کنترل بزهکاری، از چند سال پیش به این سو شاهد اختلال واقعی در کار و عملکرد نظامهای سیاست جنایی کشورهای غربی هستیم که این امر گواه جدایی آنها از واقعیت مجرمانه است. وضع این نظامها همچون دستگاهی است که دیگر بر واقعیت سلطه ای ندارد و برای پیوند مجدد خود، کوششهای فراگیر در همه جهات حتی جهات انحرافی صورت می دهد.

۲-۱. این بی نظمی ابتدا در سطح قانونگذاری قابل مشاهده است. سیاست قانونگذاری کشورهای مختلف غربی در مبارزه علیه بزهکاری مدتها با یک تحول رویهمرفته منسجم همراه بود. تحول مزبور عمدتاً مبتنی بر این اندیشه بود که نظامهای سیاست جنایی تکامل پذیرند و بهبود بخشیدن تدریجی آنها اجازه می دهد تا اگر نتوان به یک جامعه بدون جرم دست یافت، دست کم به جامعه ای برسیم که در آن بزهکاری در محدوده های قابل تحمل مهار شده باشد. برای حصول اطمینان از این موضوع، کافی است نگاهی به تحولات قانونگذاری در این زمینه از پایان جنگ دوم جهانی به بعد بیفکنیم. برای مثال، می توان گفت که سیاست جنایی فرانسه تا ۱۹۷۵، رویهمرفته، تحولی تقریباً خطی با اندک فراز و نشیبی به خود دیده است.^{۸۰} این تحول، در سطح وسیعی از لحاظ فکری تحت تأثیر جنبش دفاع اجتماعی نوین و با کوشش و همت مارک آنسل صورت گرفت.

ولی از نیمه دهه ۱۹۷۰، شاهد بروز اختلالات واقعی در این شکل تحول

۸۰. گفتنی است که طی این دوره، حوادث بسیار مهمی، گرچه اندک (مانند جنگ الجزایر، که به استقلال این کشور منجر شد، و جریان ماه مه ۱۹۶۸، که به کناره گیری دوگل از قدرت و سیاست انجامید) روند تحول سیاست جنایی فرانسه را تحت الشعاع خود قرار داد.

در همه کشورهای غربی، که گاه تا مرز گسیختگی پیش می‌رود^{۸۱}، هستیم. از جمله در فرانسه، جهت تحول سیاست جنایی با وضع و تصویب قانون ۲۲ نوامبر ۱۹۷۸ (مشهور به قانون ضد خرابکاران) و به ویژه قانون ۲ فوریه ۱۹۸۱ (مشهور به قانون امنیت و آزادی)^{۸۲} واژگون گردید. قانون اخیر نوعی بازگشت به افکار بن‌تام (فیلسوف انگلیسی) و بینش او در مورد سیاست کیفری، که به نظری باید عمده‌تأ بر ارباب مبتنی باشد، بود.^{۸۳} این موضوع انکارناپذیر است که از ۱۰ مه ۱۹۸۱ با انتخاب اکثریت جدید سیاسی در مجلس شورای ملی فرانسه (متشکل از سوسیالیست‌ها و به میزان کمتری کمونیست‌ها) و نیز انتخاب آقای میتران به ریاست جمهوری، چه به لحاظ اصلاحات کیفری که از آن تاریخ تا کنون صورت گرفته (لغو کیفر اعدام، حذف دادگاه‌های اختصاصی، وغیره)، چه به لحاظ تصمیماتی که در زمینه پیشگیری بزهکاری اتخاذ شده^{۸۴} و بالاخره چه به لحاظ سخنان و خطابه‌های رسمی پیرامون سیاست جنایی، چنین می‌نماید که بازگشت به یک سیاست جنایی واقعاً منسجم و ملهم از اندیشه‌های دفاع اجتماعی نوین ممکن شده است. معذک، تحلیل عمیق گفتار و کردار مسئولانی که از مه ۱۹۸۱ روی کار آمده‌اند نشان می‌دهد که پس از آنکه دوران خوش توافق آراء سپری شد، سیاست جنایی قانونی در زمینه‌های متعددی که غالباً

۸۱. نگاه کنید به: آندره نورماندو: «سیاست‌های کیفری و ترس از جرم»، نشریه جرم‌شناسی، کانادا، ۱۹۸۳، جلد شانزدهم، شماره ۱.

۸۲. هر دو قانون در جهت تقویت و تشدید گرایش سرکوبگر سیاست جنایی فرانسه وضع و تصویب شدند و با روی کار آمدن سوسیالیست‌ها در مه ۱۹۸۱، لغو گشتند. (مرجم).

۸۳. نگاه کنید به: رمون گسن: «جرم‌شناسی و گرایش‌های جدید سیاست سرکوبگر»، نشریه علوم جنایی، ۱۹۸۱، ص ۲۶۵.

۸۴. مثلاً، در قالب تشکیل کمیسیون شهرداران شهرهای بزرگ فرانسه پیرامون امنیت و مبارزه علیه بزهکاری (که نتیجه کار خود را در ۱۹۸۳ در ۲۱۲ صفحه تقدیم نخست‌وزیر فرانسه کرد)، ایجاد شورای ملی پیشگیری بزهکاری و شوراهای استان و شهرستان در زمینه پیشگیری، عملیات ضد‌تابستان داغ و بالاخره در قالب برنامه بازسازی محله‌های مسکونی طبقه کم درآمد.

مهم نیز هستند (مانند اختیارات پلیس، سیاست استرداد مجرمان یا چگونگی و شرایط اقدامات پیشگیرانه) با جریانهای متضادی که جلوه‌های آن در متون قانونی و تصمیمات دولتی مشهود است روبرو گردید. تغییرات ناشی از لغو قانون ۲ فوریه ۱۹۸۱ مشهور به «امنیت و آزادی»، که در دوران ریاست جمهوری آقای ریسکاردستن تهیه و تصویب گردید، گواه بر این مدعاست. این قانون تنها بیش از دوسال پس از روی کارآمدن رقیب سیاسی آقای ریسکاردستن، یعنی آقای میتران و دولت او (سوسیالیست‌ها) در مه ۱۹۸۱، با تصویب قانون ۱۰ ژوئن ۱۹۸۳، که عنوان آن نیز فقط «لغو یا تجدیدنظر پاره‌ای از مواد قانون ۲ فوریه ۱۹۸۱»^{۸۵} بود، دستخوش تغییراتی شد. بدین ترتیب، ملاحظه می‌کنیم که در مقابل موج بزهکاری، که قدرت عمومی (چه دست راستی و چه دست چپی) دیگر موفق به مهار آن نیست، نوعی سرگردانی و ناتوانی وجود دارد.

۲-۲. پدیده‌ای مشابه این بی‌نظمی، در کار انتظامی و قضایی نیز به نوبه خود دیده می‌شود. در این خصوص می‌توان گفت که مدتها نهاد های پلیس و دادگستری، صرف نظر از خصوصیات فردی اجتناب ناپذیر بعضی قضات یا مأموران پلیس، رویهمرفته یک خط کلی سیاست سرکوبگرانه را که هدف عمده آن اعمال عدالت کیفری فردی شده و مساوی برای همه بود، دنبال می‌کردند.

ولی مطالعات جدید جامعه‌شناسی عدالت کیفری نشان می‌دهد که از چند سال پیش به این سو، لااقل در پاره‌ای کشورها، در برابر گسیختگی واقعی این مشی کلی هستیم. به ویژه، صدور کیفرها گاه نشانه قطع امید دادرسان است که در این صورت آنان را به سوی نوعی گذشت نزدیک به ترک و خودداری از تنبیه سوق می‌دهد، و گاه نشانه واکنشهای

۸۵. ملاحظه می‌کنیم که در استخوان‌بندی و کل قانون ۲ فوریه ۱۹۸۱ عمیقاً تغییری داده نشده است.

هیجانی خشن است که باعث صدور احکام شدید به منظور عبرت آموزی می شود. بدین ترتیب، از یک سوءدالت دیگر برای همه یکسان نیست، و از سوی دیگر فاقد جنبه فردی کننده واقعی کیفر است.

۲.۳. و سرانجام، پدیده بی نظمی افکار عمومی را نیز تحت الشعاع خود قرار داده است، زیرا طی چند سال اخیر در بیشتر کشورهای غربی احساس نا امنی (ترس از جرم)^{۸۷} به شدت گسترش یافته و، به موازات آن، اعتماد شهروندان نسبت به کارایی پلیس و دادگستری شدیداً سلب شده است. در مقابل، پیشگیری از بزهکاری توسط بخش خصوصی چه فردی و چه جمعی، که امروزه بازار اقتصادی پررونقی دارد، توسعه می یابد. بدین سان، در ایالات متحده آمریکا در ۱۹۷۵ یک میلیون نفر در بخش خصوصی تأمین امنیت مشغول به کار بوده اند، حال آنکه در همان سال تنها ۶۵۰,۰۰۰ نفر وابسته به پلیس رسمی (بخش عمومی) مسئولیت این امر را به عهده داشته اند. در فرانسه، گرچه رقم به نسبت ایالات متحده آمریکا زیاد نیست ولی در مذاکرات مربوط به تصویب قانون ۱۲ ژوئیه ۱۹۸۳ که موضوع آن تنظیم فعالیتهای بخش خصوصی در زمینه مراقبت، نگهبانی و حمل و نقل پول و اوراق بهادار بود رقم ۷۰,۰۰۰ نفر شاغل در بخش خصوصی در مقابل رقم کمتر از ۲۰۰,۰۰۰ پلیس و ژاندارم در بخش عمومی مطرح شد.^{۸۸} بدیهی است که این پیشگیری خصوصی بزهکاری به لحاظ عدم کفایت فزاینده بخشهای مختلف دولتی در تأمین امنیت ضروری است، ولی پیشگیری خصوصی منجر به اقدامات غیرقانونی از جمله پدیده های

86. Le sentiment d'insecurité

۸۷. Fear of Crime در این مورد مراجعه شود به شماره ویژه نشریه کانادایی جرم شناسی، جلد شانزدهم، سال ۱۹۸۳، شماره ۱؛ اسکوگان (W. Skogan) و ماکس فیلد (M. Maxfield):

مقابله با جرم، واکنشهای فردی و همسایگی، ۱۹۸۱، ۲۸۰ص (به انگلیسی است).

۸۸. در خصوص این ارقام و اعداد در بلژیک مراجعه شود به داریان (A. d' Arian): «سهم بخش خصوصی در خنثی کردن بزهکاری در بلژیک»، نشریه حقوق کیفری و جرم شناسی، ۱۹۷۹، ص ۵۳۳.

مشهور به «دفاع از خود»^{۸۹} و عملیات خشونت آمیز بعضی از پلیس های خصوصی نیز می گردد. به هر حال، ما در اینجا شاهد جلوه بسیار روشن و آشکاری از جدایی نظام عدالت کیفری نسبت به واقعیت هستیم، زیرا این واقعیت به منظور تأمین امنیت خود خارج از نظام مزبور به سازماندهی می پردازد.

بنابراین، از هم پاشیدگی نظامهای سیاست جنایی در همه مراحل و عدم کارآیی روشهای جدید کنترل بزهکاری، جلوه هایی از جدایی تدریجی سیاستهای جنایی غربی نسبت به واقعیت بزهکاری این کشورها محسوب می شود. حال، پس از شناسایی نشانه های جدایی به شرحی که گذشت، باید خود این پدیده نیز تبیین و تشریح شود.

ب. تبیین جدایی

نویسندگانی که، به طور جدی، بحران کنونی سیاستهای جنایی غربی را مطالعه کرده اند معتقدند که این بحران ناشی از عدم انطباق قوانین کیفری نسبت به اخلاق جوامع امروزی است. تحلیل مزبور که بی تردید بیان بخشی از واقعیت است، در عین حال، مبین واقعی جدایی که در صفحات قبل به آن اشاره شد نیست. به همین لحاظ باید در قالب دیگری که به نظر ما براندیشه فروپاشی ارزشهای اخلاقی استوار است نیز به تبیین موضوع پردازیم.

۱. نظریه عدم انطباق حقوق کیفری:

این نظریه را که آقای لئوته^{۹۰} و اخیراً آقای ژرژ پیکا^{۹۱} به ویژه از آن

۸۹. Autodéfense یا دفاع شخصی.

۹۰. لئوته: «حقوق کیفری و دموکراسی»، آنسل نامه، جلد دوم، ۱۹۷۵، ص ۱۵۱.

۹۱. پیکا (G. Picca): جرم شناسی، نشر دانشگاهی فرانسه، ۱۹۸۳.

دفاع کرده اند می توان در قالب سه مطلب زیر خلاصه کرد:

۱-۱. حقوق کیفری و نهادهایی که اجرای آن را به عهده دارند باید مطابق خواسته های اخلاقی مردمی باشند که بر آنها حاکم اند. در غیر این صورت، میان نیاز به عدالت اکثریت شهروندان و واکنش اجتماعی، مندرج در قوانین کیفری که به وسیله نهادهای سرکوبگر اعمال می شود جدایی و شکاف ایجاد خواهد شد و در پی آن رفتارهای مجرمانه روبه فزونی خواهد گذاشت. بنابراین «ایجاد جرمی که مخالف با نیاز عدالت غالب شهروندان است جایز نیست».

۱-۲. در جوامع صنعتی معاصر دگرگونی سریعی در ارزشهای اجتماعی به وجود آمده است. این دگرگونی مظهر آرزوها و خواسته های جدیدی است که به موازات توزیع مجدد ثروت و اوقات فراغت شکل می گیرد. بنابراین، خواسته ها و نیازهای اخلاقی نسلهای کنونی نسبت به خواسته های نسلهای گذشته تغییر پیدا کرده است.

۱-۳. حقوق و نهادهای کیفری به اندازه کافی با تحولات جامعه منطبق نشده اند، بطوریکه امروزه ارزشهای مورد حمایت قانون جزا نه فقط به اتفاق آراء بلکه حتی غالباً به وسیله اکثریت اعضای گروه اجتماعی به رسمیت شناخته نمی شود. این اکثریت نیز به تدریج به گروههای اقلیت که هرکدام به نوبه خود از ارزشهای خُرده فرهنگی و حتی ضد فرهنگی برخوردارند تقسیم شده است. این موضوع خود سبب افزایش شدید بزهکاری معاصر و بحران کنونی سیاستهای جنایی شده است.

در مورد ضرورت این موضوع که جرم باید مطابق با خواسته های اخلاقی اکثریت مردم باشد می توان موافق بود. همچنین، می توان این اندیشه را که بنا بر آن میان وضع کنونی حقوق کیفری کشورهای غربی و خواسته های جدید بعضی از قشرهای مردم فاصله وجود دارد پذیرفت. ولی

نظریه عدم انطباق حقوق کیفری، بحران کنونی سیاستهای جنایی غربی را به دو دلیل زیر واقعاً توجیه نمی‌کند:

دلیل اول اینکه از ده تا پانزده سال پیش، یک سلسله تحولات مهم در حقوق کیفری کشورهای غربی در جهت نزدیک کردن حقوق به خواسته‌های جدید مردم صورت گرفته است. در این راستا از اعمالی، به ویژه اعمال خلاف اخلاق و عفت عمومی^{۹۲}، که در خصوص جرم بودن آنها در بین مردم دیگر توافق کافی وجود نداشته جرم زدایی شده است. برعکس، به آن دسته از رفتار و کردارهایی که می‌بایست جزء اخلاق جدید نسلهای معاصر قلمداد می‌شدند، عنوان جرم داده شده است.^{۹۳} با وجود همه اینها، به نظر نمی‌رسد که این تغییرات سیاست جنایی جهت تحول حجم بزهکاری را به شکلی تحت الشعاع قرار داده باشد جز، طبیعتاً، تأثیر مستقیم آنها در تفصیل آمارهای جنایی.

دلیل دوم روشن و قاطع‌تر است. نظریه عدم انطباق حقوق کیفری، برای اینکه صادق باشد، بر این فرض مبتنی است که به جای اخلاق اجتماعی یکپارچه گذشته، اخلاق اجتماعی جدیدی که با توافق بزرگترین بخش از افکار عمومی قرین است جایگزین شده و تغییری ساده در محتوای حقوق کیفری اجازه می‌دهد تا ضمن شناسایی این اخلاق جدید برای آن ضمانت اجرایی تعیین کنیم. حال آنکه مشاهده دقیق تحولات اجتماعی-اخلاقی جوامع غربی نشان می‌دهد که مسائل به هیچ وجه به این صورت متحول نشده‌اند. در واقع، به جای اخلاق اجتماعی یکدست قدیمی، نه یک اخلاق جدید واحد بلکه نظامهای ارزشی متفاوت و غالباً متضاد و مورد قبول اقلیتهای مختلف جانشین شده است. به همین لحاظ بهتر است نظریه دیگری، یعنی فروپاشی ارزشهای اخلاقی، را مطرح کنیم.

۹۲. مانند زنا، صوریجه، همجنس‌گرایی، وسایل ضد حاملگی، سقط جنین و...

۹۳. مانند نژادگرایی (تبعیض نژادی)، تحقیر جنس زن و...

۲. نظریه فروپاشی ارزشهای اخلاقی:

این نظریه را می‌توان پیرامون دو رشته قضایای زیر تبیین کرد:

۲-۱. در جوامع مختلف غربی، تا همین اواخر، توافقی دربارهٔ عمده قواعد رفتاری لازم‌الرعایه بین اکثریت مردم وجود داشت و حقوق کیفری که مظهر اخلاق اجتماعی است، در سطح بسیار وسیعی، مورد توافق مردم بود. بعضی از افراد مسلماً به قانون کیفری احترام نمی‌گذاشتند ولی از یک سو، این افراد اقلیت ضعیفی بودند، و از سوی دیگر، اغلب بزهکاران اگرچه در عمل ممنوعیتهای کیفری را رعایت نمی‌کردند ولی دست کم اصل ارزش آنها را قبول داشتند.

در این اوضاع، کیفرها و تدابیر پیشگیری جمعی به کار رفته ممکن بود تأثیراتی در پی داشته باشد، زیرا در آن زمان الگوی یک جامعه منسجم با نظام واحد ارزشها را که، به عنوان یک الگوی رفتاری، قابل ارائه به بزهکاران واقعی یا بالقوه بود در اختیار داشتیم و در نتیجه این امکان وجود داشت که بتوانیم از طریق یک نظام واحد اجبار و فشار، افراد مزبور را به قبول رعایت لاقفل ظاهری قواعد اساسی رفتار اجتماعی سوق دهیم.

۲-۲. امروزه وضع اجتماعی-اخلاقی اغلب کشورهای غربی عمیقاً دستخوش تغییر شده است. زمان تغییر این وضعیت برحسب کشورها تفاوت دارد: سالهای ۱۹۵۰ برای کشورهای انگلوساکسون و سالهای ۱۹۶۰ برای کشورهای قاره اروپا. ولی آنچه اهمیت دارد این است که پدیده مزبور در همه جا یکی بوده. ۹۴ جوامعی که در آنها ارزشها و هنجارهای عملی رفتار اجتماعی به طور فزاینده متنوع و بیش از پیش متضاد هستند جایگزین جوامعی شده‌اند که در آنها توافق (وفاق) عمومی در خصوص ارزشهای

اساسی و مهمترین هنجارهای رفتاری لازم‌الرعایه وجود داشته است. اقلیتهای اجتماعی-اخلاقی مختلف امروزی جانشین اکثریت موجود در جوامع گذشته شده است.

دلایل بسیاری را می‌توان برای احراز این دگرگونی ارائه کرد که به نقل چند نمونه آن در اینجا اکتفا می‌شود. از نظر کمی، پژوهشهایی که پیرامون تصویر اجتماعی نظام کیفری انجام شده است نشان می‌دهد که عدم توافق عمیقی درباره اهمیت که باید به رفتارهای مجرمانه سنتی داد، وجود دارد.^{۹۵} از نظر کیفی، دو مورد سقط جنین و همجنس‌گرایی بسیار پُر معناست. در آغاز سالهای ۱۹۷۵، جز مورد بسیار استثنایی قطع بارداری به لحاظ مسائل پزشکی و نجات جان مادر، سقط جنین هنوز جرمی از درجه جنحه بود. قانون ۱۷ ژانویه ۱۹۷۵، به صورت آزمایشی^{۹۶}، در مواردی و تحت شرایطی که در متن قانون پیش‌بینی شده بود «قطع عمدی حاملگی» را قانونی اعلام کرد. معذک، چه از کارهای مقدماتی و چه از متن خود قانون چنین استنباط می‌شد که «قطع عمدی بارداری»، نهایتاً نوعی اغماض و اجازه قانون بوده است و نه اعطای یک حق مطلق که در مقابل برای دیگران ایجاد تکلیف کند. ولی خیلی سریع دیدیم که انجمنهای زنان و طرفداران حقوق زن از «حق سقط جنین» سخن به میان آوردند و بدین ترتیب باعث شدند که علیه آن دسته از پزشکان که به لحاظ اعتقادات شخصی از سقط جنین خودداری کرده بودند، به اتهام «خودداری از کمک

۹۵. به عنوان نمونه مراجعه شود به واینبرگر (J. C. Weinberger) و روبر (Ph. Robert): «جامعه و اهمیت جرایم»، نشریه علوم جنایی، ۱۹۷۶، ص ۹۱۵. این نویسندگان از پژوهشهای خود چنین نتیجه می‌گیرند: «بحران عدالت کیفری را نمی‌توان به آسانی از طریق اصلاح قانون جزا و با توجه به معیار سنج افکار عمومی حل کرد... افکار عمومی وجود ندارد. افکار عمومی میانگین ظاهری و ساختگی یک احساس یا یک تحقیق بسیار سطحی است. اگر واقعاً بخواهیم تصویرهای اهمیت جرایم در جامعه را در سیاست جنایی ملحوظ کنیم، باید بپذیریم که این تصویرها، قبل از هر چیز، متنوع و متضاد است». ص ۹۳ کتاب فوق‌الذکر.

۹۶. به مدت پنج سال. مقررات و مواد مندرج در قانون ۷ ژانویه ۱۹۷۵، با پاره‌ای تغییرات، با تصویب قانون ۳۱ دسامبر ۱۹۷۹ قطعی و ابقا گردید.

رساندن به دیگران»، اعلام شکایت شود. و اما در مورد همجنس گرایی باید گفت که اخیراً قوانین ۲۳ دسامبر ۱۹۸۰ و ۴ اوت ۱۹۸۲ مواردی را که همجنس گرایی در حقوق فرانسه یا رکن تشکیل دهنده و یا از کیفیات مشدده جرم محسوب می شد، لغو کردند. لغو این موارد یادآور دوره قبل از جرم شناختن همجنس گرایی به موجب قانون ۶ اوت ۱۹۴۲ بود که به قول ویتو «به همجنس گرایی صرفاً به عنوان یک عیب که فقط مشمول قانون اخلاقی می شد می نگریستند»^{۹۷}. با این حال، طرفداران لغو همجنس گرایی، حتی خواستار شناسایی پدیده مزبور به عنوان آزادیی که باید در قلمرو مفهوم کلی «حق متفاوت بودن نسبت به دیگران» منظور گردد نیز شده اند. همجنس گرایان از این هم پا را فراتر نهاده و با برگزاری تظاهرات در خیابانهای پاریس خواستار پیش بینی مجازات برای هر نوع نوشته یا گفتار علیه همجنس گرایی، همانند تبعیض نژادی و تبعیض جنسی، شدند: بنابراین جرم کیفری، انحراف اخلاقی، حق متفاوت بودن نسبت به دیگران و ارزش جدیدی که باید از نظر کیفری حمایت شود برداشتهای اجتماعی- اخلاقی متعددی از همجنس گرایی است که افکار عمومی فرانسه درباره آنها یکسان قضاوت نمی کند. با چنین وضع اجتماعی- اخلاقی فروپاشیده، اندیشه باز اجتماعی کردن مجرم و پیشگیری بزهکاری برای بسیاری از مردم چه معنا و مفهومی ممکن است در برداشته باشد؟ باز اجتماعی کردن به چه؟ و پیشگیری از چه چیزی؟ بدین ترتیب، قانون جزا و ممنوعیتهایی که این قانون در متن خود پیش بینی کرده نه فقط برای بسیاری از جوانان بلکه حتی برای بسیاری از بزرگسالان به کهکشانی دوردست می ماند که توجه را به خود جلب نمی کند. در عوض، توجه آنان یکسره به مرامهای اجتماعی- اخلاقی بسیار مختلف و بحث انگیز معطوف شده است. در این وضع، عدم کارایی تدابیر کنترل اجتماعی و نیز از هم پاشیدگی نظامهای سیاست جنایی که توفیق واقعی در امر مهار

۹۷. آندره ویتو: حقوق کیفری اختصاصی، ۱۹۸۲، جلد دوم، پاراگراف شماره ۱۸۷۰.

واقعیتی که بسیار متنوع و متضاد است نداشته، تعجب آور نیست.^{۹۸} مواردی که تاکنون به آنها اشاره شد امکان می دهد تا تصویری از خصوصیت‌های بحران کنونی سیاست جنایی کشورهای غربی، با عنایت به انواع مختلف بحران که در مقدمه بیان شد، ترسیم کنیم:

۱. این بحران به هیچ وجه تصادفی در زندگی جوامع غربی نیست بلکه یک نحوه وجود (بودن) پایدار زندگی در جوامع مزبور است که از بیست و پنج تا سی سال پیش بروز کرده.

۹۸. فرضیه ای را که در متن مطرح گردید نباید با فرضیه روبر (Ph.Robert) و فوژرون (Cl.Faugeron) اشتباه کرد. معذک، آنان در کتاب خود تحت عنوان نیروهای نهان عدالت، بحران عدالت کیفری (انتشارات لوستوریون، ۱۹۸۰) ضمن بحث از عدم وجود اجماع می نویسند: «عدالت (دادگستری) کیفری در بحران بسر می برد زیرا به طور همه جانبه ای مورد ظن و تردید، بحث، اختلاف و عدم توافق عمومی واقع شده است» (ص ۱۹۴). در حالی که تفسیر ما از بحران ماهیتاً اجتماعی-اخلاقی است، تعبیر این نویسندگان عمدتاً ماهیت اجتماعی-سیاسی دارد. گواه این موضوع، کتاب آنهاست که به تحلیل نظام عدالت کیفری فرانسه و بحران نظام مزبور اختصاص داده شده است. نویسندگان در کتاب خود رجوع به دادگاههای اختصاصی، محاکمات جنجالی و اعتراضهای بیرونی و درونی نسبت به عدالت کیفری (صفحات ۶ تا ۱۱) را که جملگی دارای رنگ و بار سیاسی هستند، به عنوان «نشانه‌هایی» می دانند که دلالت بر وجود یک مسئله مهم در عدالت کیفری می کند. همچنین، نویسندگان مزبور در مورد تبیین خود از بحران، از «مسئله حقانیت و مشروعیت» و «گسترش بی رويه کنترل اجتماعی» که هر دو مفهوم نیز عمدتاً اجتماعی-سیاسی هستند سخن به میان می آورند. ولی تاریخ نشان می دهد که شکافها و اختلافات عمیق سیاسی لزوماً موجب بروز بحران سیاست جنایی نمی شوند مگر وقوع انقلاب که زندگی عمومی را مختل می سازد، و برعکس، توافق عمیق اکثریت عظیم شهروندان در خصوص رژیم سیاسی به هیچ وجه بروز بحران سیاست جنایی را چنانکه ایالات متحده امریکا نشان می دهد منتفی نمی کند. بعلاوه، باید از خود پرسید که آیا از ماه مه ۱۹۸۱ (روی کار آمدن سوسیالیست ها و آقای میتران در فرانسه) که با حذف دادگاههای اختصاصی و از میان رفتن محاکمات جنجالی مصادف شد و معترضان داخلی یا خارجی دادگستری کیفری خود قدرت را به دست گرفتند، بحران رفع شده است؟ در واقع، اگر رابطه ای میان داده های اجتماعی-سیاسی و بحران سیاستهای جنایی وجود دارد - چنانکه در مبحث دوم مقاله حاضر خواهیم دید - در سطح یک برداشت ذهنی از بحران و طرق و امکانات رفع آن است نه در سطح تبیین عمقی آن.

۲. این بحران، بحران ناشی از ترقی و پیشرفت نیست بلکه، برعکس، بحران افول است زیرا معلول فروپاشی اجتماعی- اخلاقی این جوامع است. این پدیده تا چه مدتی دوام خواهد داشت؟ بدیهی است که ارائه پاسخ روشن به این پرسش امکان ندارد، ولی آنچه از نمونه دو کشور ژاپن و سوئیس^{۹۹} می توان دریافت این است که چنین بحرانی لزوماً وابسته به تحولات جوامع غربی نیست. به همین لحاظ است که اکنون باید به «شرایط خروج از این بحران» پرداخت.



شرایط خروج از بحران سیاستهای جنایی غربی

از سخنان سیاستمداران، روزنامه نگاران و یا افراد عادی چنین استنباط می شود که راه حل های بسیار ساده ای برای حل و فصل بحران سیاستهای جنایی و جلوگیری از رشد بزهکاری و تکرار جرم وجود دارد. برخی از کیفر و عده ای دیگر از پیشگیری سخن به میان می آورند، ولی همگی مدعی اند که راز موفقیت در دست آنان است. در واقع، هر چه این بحران را بیشتر مطالعه می کنیم به ویژگیها و زیر و بمهای آن بیشتر وارد می شویم و بیشتری می بریم که راه حل آن بسیار دشوار و حتی فرضی است. به همین جهت نمی توانیم در اینجا مدعی شویم که یک طرح آماده شده برای خروج از بحران ارائه خواهیم داد. حداکثر

۹۹. ژاپن در سال ۱۹۸۱ از نظر تولید سرانه ناخالص ملی (۵۲,۱۲۵ فرانک) بیستین مقام را قبل از انگلستان و ایتالیا، و سوئیس پنجمین مقام (۷۹,۲۸۰ فرانک) را قبل از ایالات متحده آمریکا، فرانسه، هلند و بلژیک داشته است. اگر کشورهای نفتی چون قطر، کویت و... را مستثنی کنیم، در آن صورت سوئیس به مقام اول و ژاپن به مقام پانزدهم می رسیدند.

کاری که می‌توان انجام داد، و آن‌هم با قیدهایی، عبارت است از پیشنهاد راه‌های مختلف به منظور تشخیص و تعیین شرایط ضروری که به نظر می‌رسد بتوانند خروج از بحران را میسر سازند.

تبیین بحران در قالب فروپاشی ارزش‌های اخلاقی به این نتیجه منتهی می‌شود که راه‌حل برای رفع بحران تنها منوط به تنظیم (و سازمان بخشی) مجدد سیاست‌های جنایی نیست. علاوه بر این تغییرات، حل بحران مستلزم ایجاد تحولاتی در محیط اجتماعی سیاست‌های مزبور نیز هست. بنابراین، لازم است ابتدا به شرایط محیطی اشاره گردد (گفتار اول)، و سپس شرایط درونی نظام (گفتار دوم) مورد بحث قرار گیرد.

گفتار نخست

شرایط محیطی

محیط نظام سیاست جنایی شامل محیط اجتماعی- اخلاقی و محیط اجتماعی- سیاسی است. حال، با مشاهده تحولات و وضع کنونی این محیط مضاعف و نیز با تحلیل دلایل عمیق بحران پی می‌بریم که برای توفیق در خروج از حالت بحرانی، ضروری است محیط اجتماعی- اخلاقی و نیز بی‌تردید محیط اجتماعی- سیاسی سیاست جنایی تغییر یابند.

الف. محیط اجتماعی- اخلاقی

۱. چنانکه در صفحات پیشین اشاره شد، بحران کنونی نظام‌های سیاست جنایی کشورهای غربی، یک بحران دیرپا از نوع بحران افول است و عمده‌تاً در قالب فروپاشی نظام ارزش‌های مشترک بین بیشترین افراد و جایگزینی آن با یک سلسله اخلاق‌های گروهی نامتجانس و غالباً متضاد تبیین می‌گردد. می‌توان به جرأت پیش‌بینی کرد که اگر این وضع ادامه یابد و به طریق اولی اگر این وضع تشدید شود، بحران سیاست جنایی نیز به نوبه

خود نه تنها تداوم می یابد بلکه حتی وخیم تر نیز خواهد شد. به همین جهت، نخستین شرط یعنی در واقع مهمترین شرطی که برای خروج از بحران باید تحقق یابد، تشکل مجدد نوعی اخلاق واحد در جوامع غربی است که دوباره توافق بیشترین تعداد از مردم را جلب کند. تا زمانی که به این مقصود دست نیافته ایم، می توانیم درخصوص این یا آن جنبه بحران تا ابد بحث کنیم یا فلان تدبیر را به مناسبت اتخاذ نماییم، ولی باید مطمئن باشیم که یک گام هم در جهت رفع بحران پیشروی نخواهیم کرد.

۲. بزرگترین مشکل مسلماً این است که چگونه می توانیم به این مقصود دست یابیم.

۲-۱. نخستین موضوعی که باید برای اجتناب از هرگونه سوء تفاهم متذکر شد، این است که تشکل مجدد یک اخلاق واحد به هیچ وجه به معنای بازگشت به اخلاق اجتماعی گذشته نیست. در میان تمایلات جدید نسلهای کنونی اگر چه پاره ای از آنها از نظر بیان و یا حتی اصول قابل بحث و تردید به نظر می رسند اما، در عوض، بسیاری از آنها مطمئناً در مجموع مایه پیشرفتهای تمدن غرب هستند. بنابراین، بیهوده است که به صرف بینشی خاص از مبارزه علیه بزهکاری، این خواسته ها کنار گذاشته شوند.

۲-۲. تفکیکی که بدین ترتیب بین خواسته های جدید قائل شدیم، دقیقاً نخستین رکن راه حل محسوب می شود. در واقع، جوامع غربی، به منظور تعیین ارزشهای جدیدی که باید حفظ گردند و خواسته هایی که برعکس باید کنار گذاشته شوند، باید دست به یک تفکر و تأمل وسیع در مورد خود بزنند. برای مثال، آیا نمایش گسترده و بی پایان صور قبیحه که خود بیان افراطی آزادی جنسی است باید به عنوان ره آورد تمدن معاصر حفظ شود؟ ایجاد توافق و اجماع درباره ترک و کنار نهادن پاره ای از تمایلات ممکن است به نوبه خود تا حدودی زمینه را نسبتاً مساعدتر و افق اجتماعی-

اخلاقی سیاست جنایی را روشن تر کند.

۳. حال، دشوارترین مسأله‌ای که باقی می‌ماند مسأله خواسته‌هایی است که به دلیل دارا بودن بار مثبتی از ارزشهای پیشرفت و ترقی، باید حفظ شوند، که درعین حال، به لحاظ تأثیرشان بر بزهکاری پیامدهای منفی نیز در بر دارند. برای حل آن، باید آگاهی جمعی صریحی در مورد این پیامدها، یعنی در واقع نوعی توافق اکثریت برای رفع آن، به وجود آید و امکانات واقعاً مؤثر برای خنثی ساختن این پیامدهای مضر فراهم و معمول شود. برای نمونه، می‌توان پدیده اتومبیل را شاهد مثال آورد: تولید و توزیع خودرو در جوامع غربی امروزی بی‌تردید پیشرفت مهم تمدن محسوب می‌شود. خودرو زندگی بسیاری از انسانها را آسان کرده و به آنان اجازه داده که با استفاده از آن به کارهایی دست بزنند که در گذشته غیرقابل تصور بوده است، ولی گسترش اتومبیل پیامدهای منفی مهمی نظیر آلودگی محیط زیست و تصادفات رانندگی منجر به مرگ یا نقص عضو نیز به دنبال داشته است. اما با همه اینها هیچ کس امروزه تقاضای حذف و کنار گذاشتن خودرو را نمی‌کند. به جای حذف آن مسأله عبارت است از یافتن تدابیر و اقدامات مؤثر که لااقل آلودگی ناشی از دود یا تصادفات رانندگی را محدود سازد.

این مسأله دقیقاً در مورد همه خواسته‌های مترقی جوامع غربی که شامل پیامدهای ثانوی جرم‌زا هستند نیز صادق است: کافی است شیوه‌های خنثی‌سازی مؤثر پیامدهای مزبور کشف و اعمال شود. نمونه و مثال ژاپن در این خصوص بسیار بامعناست. جرم‌شناسان متفق القولند که مهمترین عاملی که فقدان بحران سیاست جنایی در این کشور را توجیه می‌کند تجانس جامعه ژاپن است، که خود این موضوع به لحاظ حق تقدمی است که طرز تفکر ژاپنی برای «گروه» قائل است. یک ژاپنی خود را نه تنها یک موجود فردی بلکه به مثابه جزئی از یک کل می‌پندارد.^{۱۰۰} تا همین اواخر

۱۰۰. هانس-هاینرگن (Hans-Heiner Kuhne): «بزهکاری و سرکوبی بزهکاری در ژاپن،

مهمترین گروه بنیادی در این کشور خانواده بود ولی در ژاپن امروزی همانند جامعه فرانسه نقش خانواده، تحت تأثیر توسعه فردگرایی، سُست شده است. معذلتک، از پژوهشی که اخیراً برای سازمان ملل متحد در ده کشور جهان که در مجموع کمترین میزان بزهکاری را دارا هستند انجام گرفت، چنین برمی آید که ژاپن موفق شده بزهکاری را در سطح ثابتی در جامعه خود نگاه دارد، زیرا کارگاه به عنوان عامل یگانه سازی فرد در جامعه جایگزین خانواده شده است. یک ژاپنی از هنگام تولد تا لحظه مرگ وابسته به شرکت یا مؤسسه ای است که وی را به کار خواهد گمارد یا به کار می گمارد و یا به کار گمارده است. «کارگاه جانشین خانواده»، در واقع، عاملی است برای خنثی کردن آثار اجتماعی آزادسازی نهاد خانواده از قید و بندهای اخلاقی. هرچند هدف از ذکر این مثال تعمیم این راه حل در کشورهای اروپایی نیست ولی مثال مزبور لا اقل این مزیت را دارد که نشان می دهد سازوکار خنثی سازی پیامدهای منفی ارزشهایی که متریقی نیز محسوب می شوند چگونه است. بعلاوه، آگاهی از آن بی تردید تصویری از تغییرات در محیط اجتماعی- سیاسی نیز به همراه دارد.

ب. محیط اجتماعی- سیاسی

پروفسور رادزینوویچ در مقاله ای با عنوان «بحرانهای مکرر عدالت کیفری» - که در صفحات پیشین به آن اشاره شد - معتقد است که در دوران تنش، مانند دورانی که ما امروزه در آن زندگی می کنیم، با دو ایدئولوژی متضاد مواجه هستیم: ایدئولوژی راست که مکتب قانون و نظم^{۱۰۱} است و شدت عمل را توصیه می کند؛ ایدئولوژی چپ که تا هیچ انگاری^{۱۰۲}

تحلیل اجتماعی- فرهنگی و جرم شناسی»، در نشریه جرم شناسی، ۱۹۸۱، جلد ۱۴، شماره ۱،

101. Law and Order

ص ۳۱.

۱۰۲. Nihilisme آئینی است که هر ارزش اخلاقی را طرد، و امکان اثبات هر حقیقتی را در

این زمینه انکار می کند. (مترجم)

پیش می‌رود و پیکان حمله را به سوی اشخاصی که مسؤول اجرای قانون جزا هستند (یعنی پلیس، قضات، مسؤولان و نگهبانان زندان) گرفته است.^{۱۰۳}

این تضاد که مشخصه طرز تفکر مردم کشورهای انگلوساکسون است در اروپای قاره‌ای (یعنی کشورهای اروپایی غیر از انگلستان) نیز یا به شکل بنیادی و یا امروزه غالباً به صورت تضاد بین طرفداران مجازات بزهکاری و طرفداران پیشگیری بزهکاری دیده می‌شود.

در اینجا نیز باید گفت تا زمانی که چنین رهیافتهای عمدتاً مسلکی و مرامی به مسائل سیاست جنایی ادامه دارد، امید و احتمال کمی هست که بتوانیم از بحران خارج شویم. همان‌طور که آقای پیناتل در نتیجه‌گیری از گزارش خود به کنگره حقوق کیفری در مون‌پلیه (نوامبر ۱۹۸۳) متذکر شد، مسأله گسترش و رشد بزهکاری امروزه به یک مسأله واقعی جامعه تبدیل شده است، بطوریکه ایدئولوژی لیبرال و ایدئولوژی سوسیالیست، که هر دو از ایدئولوژی‌های سده نوزدهم به شمار می‌روند، دیگر قادر به رویارویی و حل آن نیستند. از این نیز می‌توان پا را فراتر نهاد و افزود که هیچ ایدئولوژی از هر نوعی، چه قدیمی و چه امروزی، توانایی حل مسأله بزهکاری را که جوامع غربی با آنها دست به گریبان هستند ندارد، زیرا در جایی که دانایی و آگاهی لازم است ایدئولوژی‌ها عموماً با پشت کردن به واقعیتها از تعصب، نادانی و ناآگاهی تغذیه می‌شوند.

در واقع، اگر بخواهیم امیدی به خروج از بحران داشته باشیم، باید رهیافت این مسائل را عمیقاً تغییر دهیم. این تغییر باید با جایگزین کردن رهیافتی عمدتاً تجربی، مبتنی بر شناخت علمی از واقعیتها و انجام دادن آزمایش کنترل شده روشهای عمل، یعنی رهیافتی جرم‌شناسانه به جای رهیافتهای نظری، صورت پذیرد.

برای نمونه می‌توان برنامه پیشگیری را مثال آورد: در وضع کنونی،

۱۰۳. نگاه کنید به صفحات ۲۳۷ تا ۲۳۸ مقاله پروفیسور رادزینوویچ.

نتایج حاصل از مطالعات نشان می‌دهد که برنامه‌های پیشگیری بزهکاری، در مجموع، نتایج چشمگیری به بار نیاورده است^{۱۰۴}. حال، با علم به این موضوع چرا باید پیشگیری را نوشداروی سیاست جنایی بدانیم؟ این موضوع بدان معنا نیست که هرگونه تجربه پیشگیری را کنار نهیم، اما وقتی که یک برنامه پیشگیری را به اجرا می‌گذاریم، باید آن را صرفاً یک تجربه و آزمایش با همه محدودیتها و قیودی که به دنبال دارد به حساب آوریم، و این مسأله را برای افکار عمومی نیز بیان کنیم. در واقع، میان طرز برخورد علمی که مبتنی بر تبعیت از واقعیتهاست و طرز برخورد عقیدتی (ایدئولوژیک) که واقعیتها را وقتی منطبق با تفکر خود نمی‌بیند مثله و نفی می‌کند^{۱۰۵}، تقابل بنیادی وجود دارد.

بدین ترتیب، خروج از بحران منوط است به پیش گرفتن طرز برخوردی عملی از یک سو، و ترک هرگونه تخیلات عقیدتی نسبت به سیاستهای جنایی ممکن از سوی دیگر. اگر محیط اجتماعی-سیاسی سیاستهای جنایی بدین سان تغییر یابد، شرایط درونی خروج از بحران بی‌تردید امکان بهتری برای تحقق پیدا خواهد کرد.

گفتار دوم

شرایط داخلی

هدف ما در اینجا ارائه طرحهای دقیق نیست بلکه می‌خواهیم جهات اصلی که خروج از بحران را از درون میسر می‌سازد متذکر شویم. به نظر ما سه جهت می‌تواند مهم و کارساز باشد: تجدید الگوی نظام جرایم، تعریفی مجدد از نظام کیفرها و بالاخره تجدید سازمان نظام عدالت کیفری به معنای خاص.

۱۰۴. به مبحث نخست مقاله مراجعه کنید.

۱۰۵. ایدئولوژی به اعتقاد خود واقعیتها را نفی نمی‌کند بلکه مدعی است آنچه می‌گوید واقعیت است.

الف. تجدید الگوی نظام جرایم

تجدید نظام جرایم، یعنی سیاهه جرایم، را می توان در این عبارت خلاصه کرد: فقط «آنچه اساسی است»، ولی «تمام آنچه اساسی است».

۱. فقط آنچه اساسی است:

در مبحث اول به این جنبه مهم بحران، یعنی پدیده تورم کیفری با تمام مشکلاتی که به دنبال دارد، اشاره کردیم. از این نظر، خروج از بحران بی تردید منوط است به نه تنها جلوگیری از رشد این پدیده بلکه همچنین حذف جرایمی که دیگر جایی در حقوق کیفری فعلی ندارد.

بدیهی است که شیوه دستیابی به این هدف به نظام حقوقی خاص هر کشور بستگی دارد. در مورد فرانسه، این راه حل ممکن است عبارت باشد از پیش بینی و درج معیار صوری^{۱۰۶} و نیز معیار مادی جرم در قانون اساسی. طبیعتاً این معیار محدود کننده باید به اندازه کافی صریح قید شود تا اجرای آن به وسیله شورای قانون اساسی^{۱۰۷} نسبتاً آسان باشد.^{۱۰۸}

۲. تمام آنچه اساسی است:

از چند سال پیش، شاهد گسترش تغییرات قانونگذاری در قالب شیوه کیفرزدایی کلی یا جزئی هستیم. هدف از توسل به این شیوه

۱۰۶. یعنی تصویب قانون برای جنایات و جنحه ها و تصویب آییننامه ها برای خلافها.

۱۰۷. نهادی است در حقوق اساسی فرانسه، که تقریباً نقش شورای نگهبان قانون اساسی در حقوق ایران را ایفا می کند. (مترجم)

۱۰۸. تمام معیارهای مادی جرم به دور دو مفهوم «ضرورت» و «عدالت» می گردد. شاید بهترین معیار در جمله «نه بیش از آنچه عدالت اقتضا می کند و نه بیش از آنچه ضروری است» نهفته باشد.

تراکم‌زدایی از دادگاه‌ها به منظور مقابله با استغراق نظام کیفری است. پاره‌ای از این کیفرزدایی یا جرم‌زداییها، از نظر معیارهای مادی مختلف جرم، موجه بودند ولی بعضی دیگر از آنها شدیداً قابل اعتراض به نظر می‌رسند زیرا، بدون اینکه همواره مسأله را از نظر کمی به طور قطعی حل کنند، حتی موجب تشدید محسوس ناخشنودی عمومی نیز شده‌اند. از این نظر، خلاف قلمداد کردن صدور چک بی محل در ۱۹۷۲ و سپس جرم‌زدایی جزئی از آن در ۱۹۷۵ نمونه‌های جالبی محسوب می‌شوند. دو تغییر قانونی مزبور موجب شد که استفاده کنندگان از چک، دیگر چک را نه یک وسیله پرداخت ساده بلکه آن را یک سند واقعی اعتباری تلقی کنند، به ویژه اینکه بانکها و مراکز چکهای پستی نیز مردم را به سمت چنین برداشتی کمک کرده و می‌کنند. ولی از نظر کمی باید گفت که اصلاحات قانونی مزبور بار نظام کیفری را فقط برای مدت کوتاهی سبک نمود، زیرا از ۱۹۸۱ تعداد پرونده‌های پلیس قضایی روبه افزایش گذاشت و در مقابل بالا ترین رقم در گذشته، یعنی ۳۲۴,۲۶۷ در ۱۹۷۲، به رقم ۳۳۷,۴۲۶ در ۱۹۸۱ رسید و در سال ۱۹۸۲ بیش از ۵۰۰,۰۰۰ نفر از داشتن دسته‌چک ممنوع اعلام شدند. این احتمال زیاد است که آمار قضایی محکومیتها نیز همین سیر تحول را طی کرده باشد.

ب. تعریفی مجدد از نظام کیفرها

دومین جهتی که برای خروج از بحران باید پیمود، تفکر مجدد و واقع‌بینانه در نظام ضمانت اجراهای کیفری است. دو اندیشه ممکن است به هنگام بازنگری حاکم باشد.

۱. نخستین اندیشه مربوط است به نقش و رسالت کیفرها. اکثریت قریب به اتفاق محکومان، پس از محاکمه یا در جامعه آزاد باقی می‌مانند یا حداکثر پس از مدتی بازداشت و حبس دوباره به آن

جامعه باز می‌گردند. تعداد بزه‌کارانی که نسبت به آنها حکم محکومیت به حبس دائم صادر می‌شود، با این فرض که این محکومیت تماماً اجرا شود، بشمار اندک است. از سوی دیگر، احیای مجازات تبعید بزه‌کاران پیشینه دار به مستعمراتِ دوردست^{۱۰۹}، اگرچہ بین المللی کنونی یک دلیل بر ممنوعیت آن باشد، تخیلی بیش نیست.

بنابراین، باید پذیرفت که اکثر محکومان روزی آزادی خود را باز می‌یابند یا حتی پس از محکومیت به زندگی آزاد خود ادامه می‌دهند. به همین لحاظ، مصلحت جامعه در این است که پس از اجرای کیفر و به ویژه پس از خروج از زندان، بزه‌کاران لااقل بدتر از قبل نباشند و حتی المقدور خطر آنان کمتر شده باشد. به همین دلیل، تعبیر «اجتماعی کردن» و «سازگار ساختن دوباره» را عمدتاً به دلایلی که پیش از این گفتیم به کار نبردیم. آیا روزی به این هدف خواهیم رسید؟ فعلاً بهتر است تعبیر «سودمندی مجازات» را به کار ببریم.

۲. دومین اندیشه دقیقاً مربوط به روشهایی است که باید به کار برده شود. در این خصوص باید از ضرب المثل زیر تبعیت کرد: چیزی که موفق شود خوب است و باید حفظ گردد و چیزی را که مردود است باید کنار گذاشت. یعنی برای رسیدن به کارآیی، باید از هیچ وسیله‌ای فروگذاری نکرد، به شرط آنکه ضامن موفقیت باشد، و برعکس، نباید در کنار گذاشتن روشهایی که عدم کفایت آنها محرز شده است تردیدی به خود راه داد.

برای مثال، چرا باید اثر ارباب‌انگیز کیفر زندان را بر پاره‌ای از بزه‌کاران نادیده گرفت؟ و برعکس، نباید در استفاده از جانشینهای کیفر سالب آزادی، زمانی که جانشینهای مزبور نتایج بهتری در بردارند، تردید کرد. از این گذشته، با توجه به اثر مساوی، راه حلی را باید برگزید که، در جمع، کمترین هزینه را برای جامعه داشته باشد.

پ. تجدید سازمان نهادهای مبارزه علیه بزهکاری

این تجدید سازمان قطعاً ضروری است و باید با رعایت دو اصل «وحدت» و «انسجام» صورت گیرد.

۱. وحدت:

در وضع کنونی، نظامهای عدالت کیفری معمول و جاری در غالب کشورهای غربی دارای عیب مضاعفی هستند. از یک سو، ارگانهای مختلف (پلیس، دادگاهها، اداره زندانها و...) به وزارتخانه ها و بخشهای مختلفی وابسته اند. نتیجه این می شود که فضای عدم شناخت متقابل و رقابتهای شدید، حتی در داخل یک بخش، بر ارگانهای مزبور حاکم است. از سوی دیگر، برخی از این ارگانها در میان مسؤولیتهای محوله وظایف دیگری نیز غیر از مبارزه علیه بزهکاری به عهده دارند، مانند دادرسانی که هم در محاکم مدنی و هم در محاکم کیفری به دادرسی می پردازند. تحقق کارآیی نظام مستلزم حذف این وظایف متعدد، و از همه مهمتر، ادغام کلیه ارگانهای کنترل بزهکاری در «وزارتخانه مبارزه علیه بزهکاری» است. ایراد اساسی این است که نتیجه چنین ادغامی ممکن است قدرت خطرناکی را برای دموکراسی به وجود آورد، ولی در قالب قوانین اساسی قطعاً می توان روشهایی مبنی بر کنترل و محدودیت پیش بینی کرد که نظام را، به منظور دفع این خطر، از هر نظر مصون سازد.

۲. انسجام:

در وضع کنونی، نهادهای مسؤول کنترل اجتماعی غالباً از سرنوشت «مشتریان» خود در مراحل بعدی فرایند کیفری بی اطلاعند. از سوی دیگر، این نهادها به ندرت بر وضع بزهکاری حوزه جغرافیایی کار خود

اشراف دارند. بنابراین، ضروری است شیوه‌هایی رسمی که این حالت را بهبود بخشند و بدین سان یک انسجام واقعی در کل نظام وارد سازند، پیش‌بینی و مستقر شوند.^{۱۱۰}

● نتیجه کلی

در پایان این بحث نتایج زیر را می‌توان به دست آورد:

۱. در وضع فعلی، سیاستهای جنایی کشورهای غربی در بحران وخیمی بسر می‌برند بطوریکه دیگر قادر به مهار بزهکاری کشورهای خود نیستند.

۲. این بحران از بیست و پنج سال پیش به این سوادامه دارد. بنابراین، بحران سیاستهای جنایی غربی یک حالت دیرپاست نه یک پدیده تصادفی.

۳. این بحران ذاتاً با دو نوع پدیده متجلی می‌شود: استغراق تدریجی نظامهای سیاست جنایی، و دوری و جدایی این سیاستها از واقعیت جنایی.

۴. این بحران عمده‌تاً در قالب فروپاشی نظام ارزشها و هنجارهای رفتاری جوامع غربی معاصر تبیین می‌شود. بنابراین، بحران سیاستهای جنایی غربی یک بحران ناشی از افول و سقوط است نه یک بحران حاصل از ترقی و پیشرفت.

۵. این بحران در جوامع صنعتی دموکراتیک — چنانکه ژاپن و

۱۱۰. بعضی نویسندگان و صاحب‌نظران، از جمله آقای آر پیائز با اشاره به «وحدت مداخله دستگاه قضایی» در سخنرانی آغاز کار جدید خود به عنوان دادستان دیوان عالی کشور فرانسه، دقیقاً به ضرورت این انسجام، پی برده‌اند.

سویس نشان می دهند- غیر قابل اجتناب نیست.

۶. خروج از بحران مشروط است به تغییر محیط اجتماعی- اخلاقی و نیز تغییر رهیافت اجتماعی- سیاسی سیاستهای جنایی.

۷. خروج از بحران همچنین منوط است به اصلاح عمیق سیاستهای جنایی که بر تعریف جرایم، بکارگیری مجازاتها و سازماندهی نظام عدالت کیفری توأماً تأثیر گذارد.